

سرتیبه دیگر از آنحضرت و پسیدند حضرت فرمود که در سخن است در هفتاد که اصلش در خانه علی است و در سخن اهل  
هفتاد است پسیدند که شما یکمرتبه فرمودید که اصلش در خانه من است و باز دیگر فرمودید که اصلش در خانه  
علی است فرمود که خانه من و خانه علی در هفتاد یکی است و در این کتاب است و بدانکه ایاتی که امامت از متکلمان  
روایت کرده اند در شان حضرت امیر و سایر اهل بیت بسیار است و در کتاب جنوة القلوب برآورد نموده ام و در این  
رساله همین اکتفا می نمایم مقصد ششم در بیان احادیث متواتره است از جانبین که دلالت بر امامت  
خلافت و فضیلت و جلالت آنحضرت میکند و معایب و مثالب اعداء آنحضرت و در آن چند فصل است فصل اول  
در حدیث غدیر خم است و نقل صحیح امام است که در آن روز حضرت رسول بر حضرت امیر و امامت آنحضرت نمودند و آنکه  
قصه غدیر از متواتر است و کسی که انکار قواثر آن نماید انکار قواثر وجود مگر بتواند نمودن و از آنکه چنانکه وجود مگر  
و مدینه متواتر است وجود مسجد غدیر در میان مکه و مدینه متواتر است و تا حال آنرا مسجدی است و اهل آن محل  
و اطراف و نواحی آن همه این قصه را نقل میکنند از زبان خود و محل قیام حضرت رسول را نشان میدهند چنانکه حجر  
الوداع و سایر عروا در حضرت رسول متواتر است نیز در حدیث برآورد برای بیان منزلت جلیله او و منزل حضرت  
امیر المؤمنین و اصحاب خود را جمع کردن و خطبه خواندن متواتر است و کسی در این امور خلاف کرده است و خلافی که  
کرده اند در بعضی از خصوصیات و قصه و خطبه و دلالت بر خلافت است و چون احادیث این مطلب زیاد است که در  
مختصراتنا حصار خوان نمود مجلی از این قصه و با با اتمامی که در صحاح مشهوره و خاصه مذکور است برآوردیم پس بدین  
طالوس در کتاب قبایل گفته است که نص حضرت رسول بر حضرت امیر در روز غدیر با امامت از آن واضح تر است که با حنیف  
بیان داشته باشد و لیکن ذکر میکنیم اسماء جماعتی را که در این باب نشان کرده اند و احادیث این مطلب برآورد نموده  
از جمله مسعود بن قاسم سجستانی است که از ثقات علماء مخالفان است در کتاب ولایت که هفتاد و هفتاد حدیث غدیر را  
از صد و هفتاد صحابه روایت کرده است و ثانی جریطی صاحب تاریخ در کتاب رد علی الحرفی و صده هفتاد و بیست و پنج  
روایت کرده است و ابوالقاسم خسکانی بطریق بسیار روایت کرده است و ابن عقده حافظ در کتاب الوکایه صد و بیست و پنج  
طریق روایت کرده است پس تفصیل این قصه را از مؤلف کتاب النشر و الطبع نقل کرده است و از آن کتاب معتبره مخالفان  
روایت کرده است از حدیث یحیی بن ابراهیم که گفت حق تعالی فرستاد بر پیغمبرش این آیه را انبئوا قومی بالیومئین من انفسهم و  
انوا جهل امهاثم و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض من المؤمنین و المهاجرین یعنی پیغمبر اولی است نسبتا  
از جانهای ایشان و ذریه های او مادرهای ایشان است و ثانیان در حدیث بعضی از ایشان اولی اند ببعضی در کتاب خلا از مؤلفان  
و مهاجران پس صحابه گفتند چیست اولی بودن که شما بیان احادیث از ما جانهای ما فرمود که مشیدین و اطاعت کردنتان را آنچه  
خواهید و نخواهید ما کفایت مشیدین و اطاعت کردیم پس حق تعالی این آیه را فرستاد که و اذکروا نعمه الله علیکم و میثاقه  
الذی بینکم و اولادکم و اولادکم یعنی یاد کنید نعمت خدا را بر شما و پیمانی که شکم کردیم بر شما و در تکیه گفتید  
مشیدین و اطاعت کردیم و اینها در مدینه بود پس هر روز و شب سیوی مگر در خدمت حضرت رسول برای حججه الوداع  
پس جبرئیل نازل شد و گفت پروردگار سلام می رساند تو را که علی را نصب کن که هادی مردم و پیشوای ایشان باشد حضرت  
انقدر کسبیت که در پیش منا و کس تو شد و گفت با جبرئیل قوم من عهد ایشان جای هفتاد و گفتند بلی است و بضر ب شمشیر  
خواهی بخوابی ایشان را بدین در آورد تا اطاعت من کردند پس حال ایشان چگونه خواهد بود اگر دیگران بر ایشان مسلط  
کردند پس جبرئیل بالا رفت و پیش از حج و وداع حضرت رسول حضرت امیر را چنین فرستاده بود و در مکه بان حضرت سلمی  
کردید روزی علی در نزد بان مکه نماز میکرد چون بر کوع رفت سائلی سوال کرد حضرت در کوع انکشر خود را با و داد  
پس ایضا و لیکم الله نازل شد چنانکه در سیاق آیات در شان او گفته شد پس حضرت رسول الله اکبر گفت و ایها بر ما  
خواند و گفت بر خیزید تا ببینیم که این صفاتی که خدا فرموده در کجای ظاهر کرده اند است چون حضرت رسول داخل مسجد شد  
سائلی از مسجد بیرون میرفت بر سپید از کجا میانی گفت از تو این مرد یک نماز میکند این انکشر را در کوع نماز می خواند پس

حضرت شاکر گفت و بجا بنی حضرت میروند و نمیشد و گفت امروز چه کار و خبر کرد علی صدق آنکس را ذکر کرد حضرت  
 مرتبه سیم الله اکبر گفت پس منافقان بیکدیگر نظر کردند و گفتند دل ما تا باین نرسد که او بر ما مسلط باشد  
 میرویم و سوال میکنیم که او را بد بگری ببدل کند چون این سخن را بحضرت و سول اعجاز کردند حق تعالی این ابرو فرستاد  
 قل ما يكون لى ان ابدل من تلقاء تقضى و مضمون این ایه بر این تفسیر است که چون بر ایشان خوانده شود آیات و احکام  
 ما گویند آنها که اعتقاد بقیامت ندارند میاور قرآنی غیر این قرآن یا بدل کند ذکر علی را از آن بگویند چنگ نمیتواند بود از برای  
 من آنکه بدل کنم آنرا از پیش خود متابعت میکنم مگر آنچه وحی کرده است بسوی من بد و ستمگر من بهترم اگر معصیت  
 کنم پیروید کار خود را از عذاب روز جزا پس جبرئیل آمد و گفت یا محمد تمام کن امر خلافت علی را و حضرت فرمود و جبرئیل  
 ایاستندى تدبيرهاى منافقان داده را این باب پس جبرئیل بالا رفت و بر او این خبر جبرئیل حضرت رسول در منابر  
 مشیر و آمد و گفت ای گروه مردمان من بعد از خود در میان شما دو چیز میباشد اول اگر متابعت آنها بکنید هرگز گناه نشوید  
 کتاب خدا و اهل بیت من بدر نسپد که خداوند لطیف خیر نبرد از شما که ایضا از هم جدا نمیشوند تا در کوفه بیرون وارد شوند  
 مانند این دو انگشت و دو ستیا بخود را بیکدیگر چسباند و هر که چنگ زند در آنها نماند یا بدو هر که نگاهدارد آنها  
 کند هلاک میشود آنها الناس یا من تبلیغ رسالت خود کردم گفتند بلی یا رسول فرمود خداوند ما گواه باش چون  
 آخر ایام کثرتی شد که سیزدهم ماه ذی الحجه باشد الله تعالی سوره اذ جاء را فرستاد و حضرت فرمود که این خبر من  
 من است که بمن داده اند چون دلالت میکنند بر آنکه کار من تمام کردم یا بد متوجه عالم قدس شد پس در منا و داخل  
 مسجد خیف شد و فرمود که ندا کنند مردم را که حاضر شوند چون حاضر شدند خطبه خواند و فرمود آنها الناس  
 من در میان شما دو چیز بزرگه است یکی بزرگتر است از یکی آن یکی که بر خدا است که بکفرتان بد مشیت است  
 و طرف دیگر آن بد است شما است پس چنگ زند در آن و کو چنگتان عمر است که اهل بیت هستند و تحقیق که خبر  
 داده مرا خداوند صاحب لطف و دانائی که این دو تا از یکدیگر جدا نمیشوند تا در کوفه بیرون وارد شوند مانند این دو  
 انگشت من و جمع کرد میان دو انگشت شهادت خود نمیکویم مانند این دو تا و جمع کرد میان انگشت میان دو انگشت  
 شهادت که یکی بر دیگری داده باشد پس گروهی از منافقان جمع شدند و گفتند محمد میخواهد که اطاعت را در میان  
 اهل بیت قرار دهد پس چهارده نفر ایشان از میان مردم بیرون رفتند و داخل کعبه شدند و نامه در میان خود  
 نوشتند و بیکدیگر عهد کردند که اگر چنانچه بگردید یا کشته شود نکلانند که خلافت با اهل بیت است و پس حق نسل  
 این آیات را فرستاد ام ایتموا انرا فاقا منبر چون اتم بحسبون ان لا نكف مع مبرهم و نحوهم بلی و رسالتهم بکتون  
 یعنی یا محکم کرد ندا سر خود را پس ما نیز محکم میکنیم با خود را بلکه کمان میکنند که ما نمیشویم متر از ایشان را بلکه بی  
 شنویم و رسولان ما از ملائکه ترا ایشانند و منوبسند گفتند و کردهای ایشان از احدی بعد در حدیث خود گفت پس  
 رخصت داد رسول خدا مردم را که یا رکتند و متوجه مدینه شوند چون صحابان رسیدند حق تعالی امر کرد حضرت  
 رسول را که امامت علی را اعلام نمودم بگویند پس در حجه فرمود آمد و چون مردم بجا های خود قرار گرفتند جبرئیل  
 نازل شد و گفت امامت علی را ظاهر کرد آن حضرت گفت پیروید کار را بد و ستمگر قوم من نویسم تا تلذذ این مرد ظاهر  
 کرد آنم خواهند گفت رغابت پسر عیش کرد و مسعود بن قاصر سبستانی در کتاب ولایت روایت کرده است از این جتاس که  
 چون در حجه جبرئیل نازل شد حضرت مردم گفت که ایام اولی تبیستم بمومنان از جانهای ایشان گفتند بلی یا رسول  
 حضرت فرمود که هر که من مولای اویم علی مولای اوست خداوند او را دوست دارد هر که او را دوست دارد دشمن دارد هر که  
 او را دشمن دارد و یاری کن هر که او را یاری کند و اعانت کن هر که او را اعانت کند این عتاس گفت بخدا سوگند که اطاعت  
 او در آن روز کرد مردم واجب شد پس در روایت اول گفت که چون بار کردند جبرئیل نازل شد و این ایه را آورد که  
 یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما یبکف رسالتک و الله یعصمک من الناس یخافون رسول  
 خدا برسان مردم آنچه فرستاده شده است بسوی تو از جانب پروردگار تو و اگر نگوئی پس رسالت پروردگار تو را

و خدا نگاه میدارد تو را از شر و حدیقه گفت و قی این نازل شد که بعد بر خور سینه بودیم و هوای بر خور کرم  
بود که اگر گوشت را از زمین می افکندند بریان میشد پس فرمودند که کند که مردم جمع شوند و مقدار و مسلمان  
و ابوذر و عمار را امر کرد که زود در خنای حار را بر زمین دستگیر بر روی یکدیگر بگذارند بشکل منبر بقدر قامت  
رسول الله پس ساختند منبر را و جاقه بر رویش افکندند و جناب رسول بر منبر بالا رفت و خطبه طویله در طهای  
فضاحت و بلاغت را نمود تا آنکه گفت افرام میکنم از برای خدا بر نفس خود ببندگی و گواهی میدهم از برای او بخدا  
و ادا میکنم آنچه وحی کرده است بسوی من از ترس آنکه اگر نگم بلاء عظیمی بر من نازل گردد و وحی کرده است خدا  
بسوی من یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک الاخرای پس گفت بگو مردم من تقصیر نکردم در رسانیدن آنچه خدا  
بسوی من فرستاده است و این میکنم از برای شما سبب ترویج این آیه را بدو رستگار چیرشیل مکرر بر من نازل شد  
و امر کرد عمار از جانب خداوند جلیل که بگویم در حضور مردم و اعلام که هر سعید و سیاه را که علی بن ابی طالب را بدو  
مشقت و خلیفه منست و امام است بعد از من ایها الناس علم من احاطه کرده است بر منافقانی که میگویند بر اینها  
خود آنچه نیست در دلهای ایشان و این را سهل و آسان می نگارند و نزد خدا عظیم است و عمار از او کرد در دو باب  
علی از او بسیار بگوشید و گوشت است یعنی هر چه میگویند قبول میکند بسبب آنکه میداند که علی همیشه  
با من است و من پیوسته متوجه اویم تا آنکه حق تعالی فرستاد و معنی آن **لَا تَدْرُونَ الشَّيْءَ وَ يَقُولُونَ هُوَ اذن یعنی از**  
**جمله منافقان جمعی هستند که از این بگویند و میگویند که او گوش بچرف مردم است بگو تا محمد او گوش سنگی است**  
از برای شما ایمانی آورد از برای خدا و ایمانی آورد از برای مؤمنان پس انجناب فرمود که گویند کان را اگر خواه نام  
بیرم میتوانم گفت و بدانید که حق تعالی نصب کرده است علی را از برای شما ولی و صاحب اختیار و امامی که واجب که رعایت  
است احاطت بر مهاجر و انصار و تابعان و بر صحرا نشینان و شهریان و هر عجمی و عربی و بر آزاد و بنده و بر بزرگ و کوچک  
و بر سفید و سیاه و بر هر که اقرار بیکان کرد خدا دارد پس او حکمش بر همه رواست و گفتارش بر همه نافذ است و امرش جاری  
معلومست هر که مخالفت او کند و محروم است هر که تصدیق او کند با بگو مردم تدبیر کنید در قرآن و بفهمید آیات حکمت  
از او عمل کنید با آنها و تتبع کنید متشابهات از این خدا سو کند که واضح نمیکرد اند تقصیر قرآن را مگر علی ای گروه مردم  
پس دستگیر علی و طیبین از فرزندان من که از صلب اویم میرسد نقل کوچک تراند و قرآن نقل بزرگتر است و هر جدایی  
شوند تا در حوض گوئیند من ایند و ملائک نیست مارت و پادشاه مؤمنان از برای احدی بعد از من بغیر او پس دست  
زد و بازوی علی را گرفت و بالا برد و یکد وجه پایش ترا خود باز داشت مایل بدست راست خود پس دست او را بلند کرد  
و گفت ایها الناس کیست ولی شما از جاناتهای شما صحابه گفتند خدا و رسول او پس گفت هر که من مولای اویم علی مولای  
اوست خداوند دوستی کن با هر که با او دوستی میکند و دشمنی کن با هر که با او دشمنی میکند و پاری کن هر که او را یاری  
کند خداوند او را و اگر هر که او را و اگر از او بدد رستگار که کامل کرد خدا از برای شما این شما را بولایت و امامت و هیچ راه  
نازل نشده است که خطاب با مؤمنان کرده باشد مگر آنکه ابتدا با او کرده است و شهادت داده است در سوره اهل بیت  
مکر از برای او و فرستاده است سوره اهل بیت را مگر برای او و ذریه هر پیغمبری از صلب خودش است و ذریه من از صلب  
علی است دشمن بنیاد علی را مگر شقی و بد بخورد و دوست نمیدارد علی را مگر متقی و پر هیز کاری و سوره حضرت در شان  
علی نازل شده است و تفسیرش است که سو کند یا میکنم بجز قیامت که انسان یعنی دشمنان از محمد در زبان تناری اند  
مگر آنها که ایمان آورده اند بقرآنی و اعمال صالحه کرده اند در عایت بر او خود و وصیت کرده اند بگردن بجز حفظ این  
حق که ولایت علی و اولاد اوست و وصیت کرده اند بگردن بجز بصر و فتنها و شدتها در غیبت قائم آل محمد ای گروه مردم  
ایمان بیاورید بخدا و رسول و توبه بکنید خدا فرستاده است در قرآن یاد کرده است آن نور امامت که در علی است  
و در امامان فرزندان او تا مهدی که حق خدا را از مردم خواهد گرفت و صفهای همه ما اهل بیت را ای معاشرناس منم  
رسول خدا بسوی شما و پیش از من پیغمبران گفته شده اند و من هستم و طریقه ایشانم بدو دستگیر علی و صوفی است بصیر

و شکر و بعد از او امامان از صلب و هم میرسد ایضا شرفا سر کمر او شدند پیش از شما اکثران شکران منم صراط مستقیم  
و راه راست خدا که امر کرده است شما را در سوره حمد که سوال کنید از خدا هدایت بسوی او را پس بعد از من علی و  
بعد از او پس از من از صلب و امامان اند که هدایت میکنند مردم بحق و راستی بدو سپید که من بیان کردم از برای شما  
و نه مانند حق و انبیا و علی بعد از من شما بیغما تدر و من بعد از این خطبه دعوت میکنم شما را که مصافحه کنید با من  
بر بیعت علی و اقرار از برای او با امامت و بدانند که من بیعت میکنم از برای خدا و علی میکنم از برای من و من بیعت  
میکنم از برای علی و خداوند است خدا من نکث قاتلانی که کشت علی بنی هاشم و من اوفی عیما عاهدتک الله فستبونی آخر  
عظیمی است یعنی پس هر که بشکند این بیعت را پس بر تو شکسته است و خور شر با او عاهد میکنم و هر که وفا کند آنچه  
یا عهد کرده است بر آن پس بر روی خدا مرد بزرگ باو عطا میکند بگروه مردم شما را زاده از آنند که همه با کف  
خود با من مصافحه کنید بجهت آنکه خدا امر کرده است که از زبانهای شما اقرار میکنم که اعتقاد دارید با ما را و علی  
و امامان که بعد از من می آیند که در قتل من از شکی او نیست چنانچه گفته اند که ذوق من از صلب و هم میرسد پس حاضران  
بغایبان و ستائند پس بگویند که ما شنیدیم و اطاعت کردیم و در اضمیمه یا غیره سنا پیدی عیما از جانب خدا بیعت  
مکنند تا تو بر آن امرهای ما و تر با آنها و دستهای ما را بر این عقیده و قد کافی میکنیم و بر این اعتقاد می میریم و بر این  
حال در قیامت مبعوث میشویم و تغییر و تبدیلی نمیکنیم و شک و روی ندارد به ما در عیما و بتو و بتو و حسن و حسین  
و امامها که یاد کردی هر عهد و پیمانی که کنی از برای خود و بد آن پیمان و اعتقاد آمد بیکر طلب میکنیم و آنچه  
فرمودی خواهیم رسانید بیکر که بر زمین پس مردم از همه طرف جدا شدند که بدلی بی شنیدیم و اطاعت کردیم پس  
خدا و امر رسول او را و ایمان آوردیم به بان بدلهای خود پس همچو ما و زودتر بر حضرت رسول و حضرت امیر و دست  
کشودند به بیعت کردن تا آنکه حضرت نماز ظهر و عصر زاد و بوقت نماز آورد و باقی روز مشغول بیعت بودند تا آنکه نماز  
شام و خفتن زانند و بوقت زافرمودند از ذکر شغل بیعت و تنگی وقت و این خطبه مختصر است از آنچه علماء امامیه  
و مخالفان از حضرت امام علی یا قره غریب روایت کرده اند و در بخارا و نوار ابراد عود و امام و این خطبه مشتمل است بر  
اکثر آیاتیک در شان آنحضرت نازل شده است و در آن روایت مذکور است که چون حضرت رسول جمیع شهر را بیعت  
کردند رسانید بفرج و ولایت در سال هجرت جبرئیل آمد نزد آنحضرت و گفت خداوند عالم تو را سلام میرساند  
و میگوید که من هیچ پیغمبری و رسولی را از دنیا نبرده ام مگر بعد از آنکه بدین اتمام کرده ام و حججه او را بر خلق لازم  
کرده ام و از بدین تو و امر عظیم مانده است که مردم نمانند بیکر بیعتی و دیگری فریضه و ولایت و خلافت  
بعد از تو زیرا که هرگز زمین را از حججه خود خالی نکرده ایم و بعد از این خالی نخواهد کرد است و خدا تو را امر میکند  
که جمیع مردم را خبر کنی از اهل شهرها و اطراف و یاد بپوشان که با تو حج بیایند و شرایع و فرائض حج را از تو فرا  
گیرند و مقصود اصلی آن بود که از برای حج حاضر شوند از همه طرف و حج و ولایت و امامت را همه بشنوند پس هر  
جا آن حضرت متوجه حج شدند و عده ایشان زیاد از هفتاد هزار کس بود مثل عددا صحاب و موسی که بیعت کردند  
از ایشان گرفت و هفتاد هزار کس بودند پس بیعت را شکستند و متابعت کوماله و سامری کردند و هم چنین  
حضرت رسول از مثل این عدده بیعت خلافت حضرت امیر را گرفتند و ایشان بیعت را بعد از آنحضرت شکستند و  
برگشتند و متابعت بویگر کوماله و عمر سامری کردند پس متصل شد صدای تلبیه از میان مکه و مدینه و چون  
رسیدند بفرقان جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد خداوند عز و جل تو را سلام میرساند و میگوید یا محمد صلوات  
و عمرت باخر رسیده است و من تو را تکلیف پیمایم بامری که چاره از آن نیست و البته ضرر و راست مقلد م دار  
و صلت خود را آنچه تو توانست از علم الهی و میراث علوم پیغمبران پیش از تو و سلاح و قابوت و جمیع آنچه زود توانست  
از علامان و حجرات پیغمبران همه را تسلیم کن بوضعی خود و خلیفه بعد از خود که حججه کامله منست بر خلق من که او علی است  
پس و بر یاد از برای خلق که نشاء راه هدایت باشد و تازه کن عهد و پیمان و بیعت را و بسا از ایشان را و پان

که در روز الست از او اسخ خلافت بر او کرده بودم که ولایت من و مولای ایشان و مولای هر مومنی و روزی مؤمنان  
یعنی علی زین العابدین پیغمبر و از دنیا نبرده ام مگر بعد از کامل کردن دین خود و تمام کردن نعمت خود و دوستی دوستان  
خود و دشمنی دشمنان خود و این کمال بکانه برستی منست و تمام نعمت من است بر خلق من که متابعت کنند و اطاعت  
نمایند و لی من این سرو کمال میگردانم از برای شما در تمام میگویم بر شما نعمت خود را و سپیدیدم از برای  
شما در اسلام را بولی خود و مولای هر مؤمنی و مؤمنی که او علی است بنده خالص من و وصی پیغمبر من و خلیفه من بعد  
از او و حجرتی که من بر خلق من مقرر است طاعت او بطاعت محمد پیغمبر من و مقرر است طاعت هر دو و طاعت هر دو  
علی را طاعت کند مثل طاعت کرده است و هر که معصیت کند او را مرا معصیت کرده است و او را نشانه قرار داده ام  
میان من و میان خلق من هر که او را با امامت بشناسد مؤمن است و هر که امامت او را نکند کافر است و هر که در  
امامت دیگر بر او اثر کند مانند مشرک است و هر که مرا ملاقات کند با ولایت او داخل بهشت شود و هر که با او بیعت  
او را ملاقات کند داخل جهنم شود پس با محمد علی را ببردم بشناسان و عهد و پیمان مرا بر ایشان نازم کردم آن که تو را  
در این روزی بهرم بسوی خود پس آنجناب ترسید از منافقان که گفتند خود را اظهاری و کنده سوختن را که کینه های ایشان  
نسبت با امیر المؤمنین میداشتند و سوال کرد از جبرئیل که خدا او را از شر ایشان نگاه دار پس تا خبر کرد اظهار امامت آن  
جناب را تا مسجد خیف باز جبرئیل آمد و تا کعبه آمد اما خبر نگاه داشتن از شر ایشان را نیاورد و چون دو ماه پیش که در  
بکرا ع الغنم رسید باز جبرئیل آمد و مبالغه کرد آنجناب فرمود اینجبرئیل منبرسم که نکند من کند و سخن مراد حق علی  
قبول نکند چون نارد بگر بعد بر خم رسید که بفرسخ پیش از حقه است جبرئیل نازل شد در هنگامیکه هیچ ساعه نوزد  
گذشته بود با مشرک و تنیدی و خطاب مقررین بعتاب و ضامن شدن عصمت او از شر منافقان اصحاب و کشتن باطل  
خدا تو را سلام میرسانند و مفرماند یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی و لولم نقول فیما بلغنا  
رسالتنا و الله یعمل من الناس و از احادیث عامه و خاصه ظاهر میشود که فی علی در آمده بوده است و در آن  
وقت اول قافله تودیک بجمعه رسید بود پس فرمود که پیش قافله را برگردانند و عقب قافله را نگاه داشتند  
و پیمان داشت راه میل کرد و بر سر غدیر فرود آمد و خطبه طولانی که در سناریکت مذکور است خواند پس در آن  
هیوم آورد تلمیذ رسول خدا و علی بن ابی طالب از برای بیعت و اول کسی که بیعت کرد ابو بکر و عمر و عثمان و طلحه و  
زبیر بود تا سه روز متوالی بیعت میکردند و اکثر مخالفان اجزای آن قصه و خطبه را ذکر کرده اند و متعصبان ایشان  
چون دیده اند که انکار این قصه بالکل نه است چنانی دارد بحلی از این واقعه را با چند کلمه از خطبه که با عقده  
با حلال ایشان صحیح در امامت نیست نقل کرده اند و هر عاقلی میدانند که در قصه که با تقدیر با آن واقعه است در آن نازل  
شده باشد و مردم را در چنین و تخی در چنین جانی نرودا و در اول گفتن با این مطلب که ایشان فهمیده اند و با این دو سه  
کلمه نمیکند و اکنون قبلی از آنچه در صحاح ایشان و کتب معتبره مشهوره ایشان در این باب مذکور شده ابراد میخوانیم  
زیرا که این رساله کجا شرح کرده ندارد و در جامع الاصول از صحیح مسلم روایت کرده است از بنی حنیف از زینب بنت ارقم که  
گفت روزی رسول خدا در میان ما ایستاد و خطبه خواند بر سر آنی که از آنم میگفتند در میان مکه و مدینه پس حمد و  
شای الهی کرد و موعظه کرد و خدا را بیاد ما آورد پس گفت ایها الناس من نیستم مکر شری و نودیکست که بیاید بسوی  
من و سولی پروردگار من و مرا بخواند و من او را اجابت کنم و بروم بغالم قدس و من دو چیز بزرگ در میان شما میگذازم اول  
انها کتاب خداست که در آن هدایت و نور هست پس بگردید کتاب خدا را و متمسک شوید بآن پس قرعین بخرید پس نمودند  
باب کتاب خدا پس گفت و اهل بیت من خدا را بیاد شما می آورم مدحی اهل بیت من در مرتبه این را فرمود پس حسین بن  
سیره از زینب پرسید که کبیتند اهل بیت او از اهل بیت او و نسبت کند گفت رفیقان او از اهل خانه او هستند  
ولیکن اهل بیت او را بیاد آنها بعد از آنجناب نصیب و بر ایشان حرام است مانند اهل علی و اهل عقیل و اهل جعفر و اهل عیسی  
گفت و اینها هم صدق حرام است گفت بلی و در جامع الاصول گفته است که در روایت دیگر بیاد کرده است این را که کتاب

خدا

خدام و ان هدايت و نور هست هر كه چنگ زند در آن و عمل كند بان برهد بخت و هر كه از آن تجاوز كند كراه است و در  
 روايت ديگر گفته است كه من در ميان شما دو چيز بزرگ ميگردانم كتاب خدا كه آن رسيماز خداست هر كه متابعت آن كند  
 برهد بخت و هر كه ترك كند از اين ضلالت است و اهل بيت من گفتند كه بيت اهل بيت او رتق او زنا و او بيت او بيت است  
 چنان سوگند زن چند كاهي ناياب و هر ميانا شد و خلافتش ميگويد و چنانچه بدوش و قوشش مبرود و اهل بيت او خوشيان  
 و عصب او بند كه حرامست بر ايشان صدقه مؤلف گويد كه معنی اهل بيت را سا بقا بيان كرديم كه مخصوص آن عبا  
 و آنچه زهد گفته است از پيش خود گفته است و اعتباري ندارد يا آنكه مضمون مطلب ما هست زيرا كه خلفاي ثلاثه  
 البته خارجند و خوشيان آنجناب كسي در آن زمان دعوي امامت نكرد و همه اتفاق بر خلافت آن حضرت داشتند  
 و اگر كسي دعوي كرده باشد قائلان بان منفرض شده اند و با اتفاق مدعيان هميابد در ميان امت باشد تا روز قيامت  
 فعلي در تفسير و اعتماده و ابجمل الله جيبا ولا تفرقوا و روايت كرده است از ابو سعيد خدری كه گفت شنيدم از رسول  
 خدا كه گفت ايها الناس من دو ميان شما دو ثقل عظيم ميگردد يعني دو امر سنگين بزرگ كه خليفه منشا كراخذ كند آنها  
 كراه نشود بعد از من هر يك از آنها بزرگتر است از ديگر يك كتاب خداست و آن رسيما است كشيده از اسمان  
 بسوي زمين و عترت من اهل بيت منند بدو ستيك از يكديگر جدا نميشوند تا در حوض كوثر ميرد من ايندوان معنا  
 و ديگران نيز اين مضمون را بسند هاي بسيار روايت كرده اند و در آخرش ذكر كرده اند كه نظر كنيد چگونه خلافت من  
 در حق ايشان ميگردد و همين مضمون را در صحيح ابی داود صحیحی و صحيح ترمذی از زيد بن ارقم روايت كرده اند و  
 عبد الله بن احمد جنبل در مسند خود روايت كرده است از ابراهيم بن عازب كه گفت با رسول خدا بوديم در سفری پس در  
 حدیثي فرود آمديم و ندا كرده اند در ميان مردم الصلوة جامعة و ميان دو درخت را براي انجناب رو فتند پس نماز  
 ظهر را ادا كرد پس دست علي را گرفت و گفت ايا نميدانيد كه من اولي ام بمؤمنان از جافتهای ايشان گفتند بلى پس گفت  
 ايا نميدانيد كه من اولي ام بمهرمومني از نفس او گفتند بلى پس دست علي را گرفت و گفت هر كه من مولاي اويم علي مولاي اوست  
 پس گفت خداوند دوستي كن يا هر كه با او دوستي كند دوستي كن يا هر كه با او دشمني كند پس عمر گفت يا علي كونا را  
 با تو رواي بسرا بوطالب كرد يدي مولاي هر مومن و مؤمنه ايضا از زيد بن ارقم روايت كرده است كه فرود آمديم  
 با رسول خدا در وادي كه انا و اوي هم ميگفتند پس نماز كرد و خطبه خواند از براي نماز و جامعه را بر روی دوختند  
 كه ائتاب اذيت با حضرت نوساند پس فرمود كه ايا كواهي نميدانيد كه من اولي ام بمهرمومني از جان او گفتند بلى گفت  
 من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم والي من والاه و عاهد من عاهاه و ايضا در مسند ابن جنبل و كتاب حافظ ابو نعيم  
 روايت كرده اند از ابو الطفيل كه حضرت امير مردم را جمع كرده در وجهه كوفه و سوگند داد ايشان را چنانكه هر كه در  
 حدیثي از حضرت رسول شنیده باشد كه در حق من چي گفت بگويد مني نفر از صحابا به در آن مجمع شهادت بر مضمون اين  
 حديث تا عاهد من عاهاه دادند و در مسند از سندهای بسيار از صحابه كه شريف از صحابا به در آن مضمون را روايت  
 كرده اند و فعلي و ابن معاذ بن روايت كرده اند كه در روز غدیر خم منصرف شدند مردم و دروي از آنحضرت اخبار كردند  
 حضرت رسول امير المؤمنين را امر كرد كه ايشان را جمع كند چون جمع شدند ايستاد و تكبير داد بر دست علي و گفت ايها  
 الناس مكرهه مني كردم بدين خلقی كه از من كردم پيدا تا آنكه كان كردم كه هيچ شجره زاده منم نميداريد مانند خوشيان من وليكن  
 خدا علي را كرده است است نسبت من بمنزله كه من نسبت بخدا دارم و خدا از او را حاضی است چنانچه من از او را حاضی زيرا كه او  
 بر قریب من و محبت من هيچ چيز را اختيار نميكنند پس دستها را بلند كرد و گفت هر كه من مولاي اويم علي مولاي اوست  
 اللهم وال من والاه و عاهد من عاهاه پس مردم كمر بر او قرض كردند و گفتند يا رسول الله ما از تو دور شدیم برای آنكه  
 بنا را بر خاطر تو كران باشيم و پناه ميسریم بخدا از غضب رسول پس حضرت از ايشان را حاضی شد و ابن عبد البر در كتاب  
 استيعاب گفته كه بریده و ابو هريره و جابر و ابراهيم بن عازب و زيد بن ارقم هم از حضرت رسول حديث غدیر را روايت  
 كرده اند و در مشكوة از صحيح ترمذی از ابراهيم بن عازب و زيد بن ارقم روايت كرده است حديث غدیر را چنانچه سابقا گذشت

پس گفته است بعد از آن عمر علی را ملاقات کرده و گفت که او را باد بتوان منزلت صحیح کرده و شام کرده مولای من و مولای  
هر مؤمن و مؤمنه و حافظ ابونعمه در کتاب ما نازل من القرآن فی علی از اعتراف از عظیم روایت کرده است که نازل شد  
بر رسول خدا در شان علی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک تا آخر این روایت در کتاب سیب تولد همین حدیث  
از ابو سعید خدری روایت کرده است و ابو بکر مشرانی و سرزبانی از ابن عباس روایت کرده اند و ثعلبی نیز  
در تفسیر خود روایت کرده است و در مناقب خواری از عبد الرحمن بن ابی لیلی روایت کرده است از پدرش که  
گفت رسول خدا علم را در روز خبیب علی داد و بردست او خدای فرمود و در روز غدیر او را باز داشت و احلا  
کرد مردم را که او مولای هر مؤمن و مؤمنه است و باو گفت تو از منی و من از توام و باو گفت تو را و باو گفت قرآن جنک  
خواهی کرد چنانچه من بر نزل قرآن جنک کردم و گفت باو که تو از من بمنزله هر چه از موسی و من صلح با هر که با تو  
صلح است و جنک با هر که با تو جنک است و گفت باو که تو بیان میکنی از برای مردم آنچه مشتبه شود بر ایشان بعد از  
من و گفت توئی عروة الوثقی و گفت باو تویی امام هر مؤمن و مؤمنه و ولی هر مرد مؤمن و زن مؤمنه بعد از من و  
گفت باو تویی آنکه در شان او نازل شده است و آذین من لله و رسوله الی الناس قوم الحج الا کبر و تو این آیات را  
بر مردم خواندی و گفت باو که تویی که بستن من اخذ خواهی کرد و دفع ضرر از ملت من خواهی کرد و گفت باو که من  
تو کسی ام که در قیامت مشور خواهم مند و تو با من خواهی بود و گفت باو که من نزد خوض کوثر حاضر خواهم بود و تو با من  
خواهی بود من اول کسی ام که داخل بهشت مشوم و تو با من خواهی بود و بعد از من حسن و حسین و فاطمه داخل خواهند  
شد و گفت باو که خدا وحی فرستاد بسوی من که بایستم در میان مردم و فضل تو را بیان کنم و کردم و آنچه خدا در شان  
تو گفته بود که میان کم بیان کردم و فرمود که تیرس و پیر همین از کتبها که در سینه جماعتی هست از تو و ظاهر نخواهند  
کرد مگر بعد از من لعنت میکند اهل آله و لعنت میکند اهل آله لعنت کندگان پس حضرت شکر است گفتند چرا  
میکوی یا رسول الله گفت خبر داد مزاجیر میل که اصحاب من بر او ظلم خواهند کرد و مانع حق او خواهند شد و با او  
جنک خواهند کرد و فرزندان او را خواهند کشت و ستم بر ایشان خواهند کرد بعد از او و خبر داد مزاجیر میل که  
ظلم از فرزندان ایشان و حق زایل میشود که قائم ایشان ظاهر گردد و کلام ایشان بلند شود و امت بر محبت ایشان اتفاق  
کنند و دشمن ایشان کم یا شد و کسیکه ایشان را نخواهد ذلیل باشد و مدح کنند ایشان بسیار باشد از امور و در  
ظاهر میشود که پیش از آن شهرها متنبر شده باشد و بندگان خدا ضعیف شده باشند از فرج ناسد که دیده باشند  
پس در آنوقت قائم ظاهر میشود در میان ایشان و حضرت رسول فرمود نام او نام مست و از فرزندان فاطمه  
دختر مست خدا حق را با ایشان ظاهر خواهد کرد ایند و چشمهای ایشان آتش باطل خواهد موش خواهد شد و مردم  
متابعان ایشان خواهند کرد و بعضی از روی رغبت و بعضی از ترس پس کرم حضرت سنا کن شد و فرمود بشارت یاد  
شمارا بفرج زیرا که وعده خدا خلف نمیشود و قضای خدا رد نمیشود و او است حکیم و قایل و مستیکه فتح خدا از بدلت  
پس گفت خداوند ایشان اهل پیش من اند زیرا که بدان از ایشان رخص و بد و از پالده کردان ایشان را ناله کرد جانبدار خداوند  
ایشان و اطاعت کن و رعایت کن و یاری کن و عزت کردان ایشان را و قبل مکن ایشان را و خلیفه من باش در میان ایشان  
بدوستی که تو را آنچه خواهی قادی و در تفسیر ثعلبی از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که یا ایها الرسول بلغ ما  
انزل الیک من ربک یعنی در فضل علی و از حضرت صادق روایت کرده است که ای جعفر نازل شده است بلغ ما انزل  
الیک من ربک فی علی چون آید نازل شد دست علی را گرفت و گفت من کنت مولاه فعلی مولاه و ایضا ثعلبی روایت کرده است  
که از صفی بن عقیب پرسیده اند از تفسیر قول خداوند عز و جل که سال سائل بعد از ذی القعدة و ذی الحجة که داعی من  
الله ذی القعدة یعنی سوال کرد سوال کننده عذابی را که واقع انبیا برای کافران و ان زاع کفندة نیست از جانب  
خداوند بلکه صاحب معارج است این آیه در باب کی نازل شده است گفت از حضرت امام جعفر صادق شنیدم که از  
پدر زانش روایت کرد که چون حضرت رسول بعد از خیم وارد شدند که مردم را و چون جمع شدند دست علی را گرفت

و گفت

و گفت من گفتم مولا فعلی مولا و این اسرار شایع شد و خبر شهرها رسید ظوٹ بن نعمان فہری آمد بنزد رسول و در حق  
کہ آنحضرت در میان صحابہ بود و از نفاق خود فرود آمد و نفاق را خواہا شد و پایش را بست و بخدمت حضرت آمد  
و گفت یا محمد مرا سرگردانی تا از جانب خدا کہ شهادت دہیم بوجہ آنست خدا و رسالت تو پس قبول کردیم از آنوقت  
و مرا سرگردانی تا از جانب خدا کہ شهادت دہیم بوجہ آنست خدا و رسالت تو پس قبول کردیم و مرا سرگردانی کہ  
حق خاتمہ کہنبہ بکنیم قبول کردیم پس با بنہا راضی نشدی تا دست پر خم خود را گرفت و بر نماز با دق دادی او را و گفتی کہ  
من مولا ی اویم پس علی مولا ی اوست بگو این از جانب تو است یا از جانب خدا حضرت فرمود کہ سوگند یاد میکنم  
بحق آنخدا شکر عجز او خدائی نیست کہ تقصیر او بر شما از جانب خداست پس روانہ شد حارث رو بر اہل خود  
گفت خداوند اکر انجی میگوید حق است پس سبکی از آسمان بر ما بیاید و ان یا بیار و بیوی ما عذابی درد آورند و بیرون  
بر اہل خود نرسد بچہ بود کہ سبکی از آسمان بر سرش فرود آمد و نزد برش بیرون رفت و او را گفت پس حق تعالی از تو  
فرستاد و خشکانی نیز کہ از شما هیچ علمانی مخالفین است این حدیث را در کتاب خود از حدیث بن الیمان روایت کرده است  
و در اکثر کتب مخالفین بوالقائم خشکانی و غیر او را ابو سعید خدری روایت کرده اند کہ از مجمع روز غدیر  
بودیم کہ این آیه نازل شد اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِیْنَکُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیْتُ لَکُمُ الْاِسْلَامَ دِیْنًا یعنی امروز کامل  
کردم او برای شما دین شما را و تمام کردم بر شما نعمت خود را و راضی شدم و پسندیدم از برای شما اسلام را کہ حق  
شما باشد پس حضرت رسول فرمود حمد میکنم خدا را بر کامل کردن دین و تمام کردن نعمت و راضی شدن  
پروردگار بر رسالت من و ولایت علی و بر وایت دیگر فرمود الله اکبر لہ اگر بر کامل کردن دین تا آخر این  
آیه نیز نازل شد اَلْیَوْمَ بَیَّسَ الْاِیْمَانَ لَکُمْ فَلا تَخْشَوْہُمْ وَ اَخْشَوْنِ یعنی امروز آئین شما شد نیکو تر از آن  
تا اہل کردن دین شما پس من رسید از ایشان و بر رسید از من و از حضرت صادق علیہ السلام روایت کرده اند کہ کافران  
تا امید شدند و ظالمان یعنی منافقان بطمع افتادند و صاحب جامع الاصول از صحیح مسلم روایت کرده است از  
طریق بن شہاب کہ جمعی از یہود بہر گفتند کہ اگر بر ما گروہ یہود چنین آیه نازل میشد اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمُ الْاِسْلَامَ  
و پیدا نشدیم کہ در چند روز نازل شدہ است ہر اینہا روز را بعد خود قرار میدادیم و سہو طری در دستشور از این مرد  
و این عساکر روایت کرده است از ابو سعید خدری کہ چون حضرت رسول علی را نصب کرد در روز غدیر خم و صلا بلند  
کرد از برای او بولایت جبرئیل بر آنحضرت نازل شد و این آیه را آورد اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمُ الْاِسْلَامَ وَ اَبْرَأْتُ لَکُمُ  
از این مرد و بہر خطیب و ابن عساکر بسندهای ایشان از ابو ہریرہ کہ چون روز غدیر خم شد کہ ہجرت ہمہ ماہ ذی الحجہ است  
رسول خدا گفت من گفتم مولا فعلی مولا پس این آیه نازل شد و روایت کرده است از ابن جریر بسند او از ابن عباس روایت  
یا ایہا الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک یعنی آنچه نازل شد بر رسول خدا در روز غدیر خم در ولایت علی توان لیقتل  
فما بلغت رسالتہ یعنی اگر کہمان کنی این آیه را و ابصار روایت کرده است از ابن مردودہ با سند او از ابن مسعود کہ گفتند  
رسول خدا این آیه را چنین میخواند پس یا ایہا الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان علیا مولی المؤمنین و ان لم یقتل  
بلغت رسالتہ و الله یصممک من الناس تا آخر آیه و ابن جریر در کتاب فتح الباری شرح صحیح بخاری کہتہ است مولا  
فعلی مولا را روایت کرده ترمذی و نسائی و مستدھای ابن حدیث بسیار است و ہر ذکر کرده اند ابن عقیل حافظ در  
کتاب جدائی و بسنادی از سند صحیح و حسن است و صاحب ہر از کتب مشہورہ لغت است کہتہ است خاتم صحیح  
کہ در موضع نصح کرد رسول خدا ابو علی و اکثر ارباب مناقب نقل کرده اند کہ ابن عقیل در کتاب ولایت حدیث غدیر  
بصد و بیست و پنج طریق روایت کرده است از صد و بیست و پنج نفر از صحابہ و محمد بن جریر طبری از ہفتاد و پنج طریق  
روایت کرده است و اینان حسان بن ثابت کہ با رسول خدا در قصہ غدیر کہتہ متواتر است و در جمیع کتب مذکور است  
و از حضرت صادق روایت کرده اند کہ فرمود عجب آرم از آنچہ رسید یعنی هر کس حق خود را بدو گواہ میکند و از برای علی  
دہ ہزار گواہ در مدینہ حاضر بود بودند کہ ہر در غدیر ہستم نفس بر آنحضرت را شنیدہ بودند و حق خود را تواتر گفتند

واز ابو سعید همان روایت کرده است که شیطان بصورت مرد پیری در روز غدیر بنزد حضرت رسول آمد و گفت چه  
 بسیار که است کسی که متابعت تو کند در آنچه گفتی در حق پرست پس حق تعالی این مرد را فرستاد و گفت صلی علیهم  
 ایلیس غلته فاتبعوه الا فریقا من المؤمنین صبی فحقیق که راست کرد شیطان بر مردم کمان خود را پس متابعت کردند  
 او را مگر گروهی از مؤمنان پس جمع شدند جماعتی از منافقان که عهدا بن حضرت را شکستند و گفتند در روز غدیر  
 در مسجد خیف گفت آنچه گفت و در اینجا گفت هر چه گفت و اگر بعد بنه بر کرد تا کید این بیعت خواهد کرد و مصیبت  
 در آنست که او را هلاک کنیم پیش از آنکه داخل مدینه شود چون شب شد چهارده نفر از منافقان در عقبه در کعبه  
 انحضرت نشستند که او را هلاک کنند و آن عقبه بود دو کمان حنفی و ابواء پس هفت نفر از جانب راست عقبه و هفت  
 نفر چپ نشستند که چون حضرت با نثار رسد نافرارم دهند چون شام شد و حضرت نماز کرد بار کرد و اصحاب حضرت  
 پیش رفتند و حضرت بر نثاره سرد روی سوار بود و چون عقبه بالا رفت جبرئیل نازل کرد انحضرت را که یا محمد این عیسا  
 در کعبه تو نشسته اند که تو را بجز هلاک کنند پس حضرت عقبه نگاه کرد و گفت کیست اینک در عقبه من است خدا بفر  
 گفت منم حدیقه گفت که شنیدی آنچه من شنیدم حدیقه گفت بل یا رسول الله گفت پنهان کن چون بنزد ایشان رسیدند  
 کرد ایشان را بنامهای ایشان و نامهای پدران ایشان چون ناری حضرت را شنیدند بر رفتند و داخل خانه شدند  
 و مشرهای خود را که عقالی کرده بودند در عقبه گذاشتند و مردم بحضرت ملحق شدند و حضرت بشیران ایشان  
 رسید و شناخت که مشران کدام جماعت است چون از عقبه برآمدند فرمود که چه چته دارد که جماعتی در کعبه هم سوختند  
 شده اند که اگر محمد ببرد یا کشته شود نکند از نداد که امر خلاف با اهل بیت او برسد پس بعد از آن چنین قصه ای نسبت  
 بمن میکنند چون این را شنیدند بخت من انحضرت آمدند و سوختند یاد کرده اند که این را داده اند پس حق تعالی این را  
 فرستاد یحییون یا یقین ما قالوا و لقد قالوا کلمة الکفر و کفر و بعدا سیلا یزید و هموا بما کمینا لواءا و ما نقبوا الا ان اعنهم  
 الله و رسوله من فضله فان یقینوا بک خبرا لهم و ان یقولوا بعدین بهم الله هذا با الهم فی الدنیا و الآخرة و ما لهم فی الارض من  
 ولی و لا تقیر یعنی سوختند یاد میکنند بخت که نرفته است آنچه با ایشان نسبت دادند و البته گفتند کلمه کفر را و کافر شدند  
 بعد از اظهار اسلام خود و قصد کردند سرزنگه بانی فرسیده اند کلبی و جاهل از مشران عاتق کعبه اند که سر از استنک  
 قصد کردند که مشرانحضرت را در دهند و حضرت هلاک کنند عیسی توانستند کرد دین اسلام را مگر آنکه غنی کرده اند  
 ایشان را خدا و رسول و از فضل خود پس اگر تو بکنند خبر خواهد بود از برای ایشان و اگر پشت بگردانند بر حق تعالی  
 خواهد کرد خدا ایشان را عذاب دهد و در دنیا و آخرت و نخواهد بود ایشان را در زمین و سستی و فقر باری و در جنت  
 طولانی حدیقه مد کور است که آن عقبه مستی بود بهر شی و حضرت سر از عمار و طلحید و مرزا مر کرد که مهار ناکه و با یکشم  
 و عمار را امر کرد که ناکه و از عقبه براند چون بسر کرد نگاه رسیدیم بر آن چهارده نفر منافق در بهار از براب کرده بود  
 از عقبه ناکه آمدند و بهار از براب ناکه انداختند و توبه بکنند که درم کند حضرت صد از د با و که ساکن باش بر توبه که  
 بنیست پس خدا ناکه را بعضی آورد و بزبان عربی ظاهر کنند فصیح و عرض کرد بخت سوختند یا رسول الله که حرکت عیسی هم  
 دست را از جای دست و پا را از جای پا تا تو بر پشت منی چون دیدند که ناکه رزم نکرد توبه بکنند ناکه را بدست از ناکه  
 پس من و عمار شمشیر بر کشیدیم و رو با ایشان رفیم و شتاری بود پس ایشان تا آمدند از آنچه از داده کرده بودند پس  
 برقی ساطع شد و حدیقه همه را شناخت و حدیقه گفت نه نفر از قریش بودند ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و عبد الرحمن بن  
 عوف و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیده جراح و معویبه بنی سفیان و عمر بن طاحس و یحیی بن قیس و یکر ابو موسی اشعری بود و معویبه  
 بن شعبه و او من بن حدثان و ابو هریره و ابو طلحه انصاری مؤلف کونله که حدیث حدیقه اگر چه قواید بسیار دارد اما  
 بسیار طولانی است و مناسب این رساله نیست و بنا بر احادیث در این باب نیز بسیار است و آنچه امیراد نمودیم از  
 برای مصنف کافیه است و این کثیر شایع در احوال طبری گفته است که من کتابی از او دیدم که احادیث حدیقه را در آن  
 جمع کرده بود و جلد بزرگی بود و کتاب دیگر که در آن طرف حدیث طبری را جمع کرده است و از ابو المعالی چون نقل کرده است

که در عقبه

که او تجب میکرده و میگذرد در بغداد در دکان صحافی کتابی دیدم که در آنجا حدیث عبد پور از آن جمیع کرده بود و در پیش  
نوشته بودند که جلد بیست و هشتم از طرف حدیث من کتب مولا فعلی مولا و بعد از این جلد بیست و هشتم است بسیار  
از علماء مخالفین اقترا بخواه ترا این حدیث نموده اند و مستند منی در کتابشان می گفته است که ما هیچ فرقه از فرقی اسلام  
ندیده ایم که آنکا حاصل حدیث غدیر کرده باشند بلکه اختلاف در دلالت بر خلاف کرده اند پس کون بعون الله  
اشیاء دلالتان بر امانت میخوام بدو امرا اول آنکه مولی بمعنی اولی با سر و اولی بصرف آنکه مظالم باشد در هر چه کند  
امده است دویم آنکه در این مقام این معنی مراد است اولی آنکه معنی الفاظ را باطل آقا کار عربیت و بیان ایشان  
میل نموده و هم این معنی زاد و نظر و شرح خود بیان کرده اند و ابو عبیده که در لغت ملذوم بر معنی او است در تفسیر قول  
حق تعالی که ما و انکم لثار هی مؤمنکم گفته است که معنی مؤمنکم آنست که ائمتی جهت اولی است بشما و بضای و زنجیری  
و سایر مفسران در این معنی این گفته اند و اتفاق کرده اند مفسران در قول حق تعالی و لکل جعلنا موالی مما تارک الوالدین  
و الاقربون مراد آنست که ایشان زالی و احقند میراث و قطرها و سایر اهل عربیت تصریح کرده اند بآنکه مولی و اولی  
بیک معنی استعمال میشود و کار بلغاء و شعراء در اشعار بسیار باین معنی استعمال کرده اند و ذکر آنها موجب تطویل است  
و ابوالقاسم باری از برای مولی هشت معنی گفته است و از جمله آنها اولی یعنی است و این نیز در نهاده گفته است که اسم  
مولی در حدیث مکرر واقع شده است و آن اسمی است که بر جماعت بسیار اطلاق میکنند بر رب و ممالک و منعم و ازاد  
کننده و بارود و دست و تاج و سپهر و هم سو کند و کسیکه بهائی با و بیشتر باشند و بنده و ازاد شده و کسیکه امتکا  
راوشده باشد و هر که متولی امری شود و قیام بان نماید و مولی و وقتی ان امر است و از جمله اینست حدیث من کتب  
مولا فعلی مولا بر اکثر این معانی محمول میشود و از جمله حدیث بیست که هر زنی که نکاح کند بر خصه و ولای خود  
نکاح او باطل است و بر او ایستد بگر و ولها وارد شده است یعنی کسیکه مولی امر است و صاحب کتاف گفته است که دو  
اظهارت مولی بمعنی اتالیقی و ممالک و توبه یا یاور مانی یا مولی امور مانی و اما دویم که مراد اولی در این مقام بسیار  
اختیار کل و اولی بصرف و تالیفات مراد است بچند و عبارت ایشان بنمایم اول آنکه گوئیم که ازاد شده و هم سو کند معلوم  
که مراد نیست زیرا که این دو صفت در آنحضرت نبود اول ظاهر است و ثانی از برای آنکه آنحضرت هم سو کند احدی شد  
که با و عزت بنا بد و بعضی از معانی هست که هر کس را معلوم است که مراد نیست زیرا که فی نفسه باطل است مانند ازاد  
کننده و ممالک و همسایه و اما در پیش رو و بعضی هست که معلوم است که مراد نیست برای آنکه بیاید آ  
مانند سپهر و قسم دیگر آنست که بدلیل معلوم میشود که مراد نیست مانند ولایت و حجت و بی واری در دین و ولای  
عقی زیرا که بر هر کس معلوم است و خوب ولایت و نصرت و عثمان و قرآن مجید ناطق است بان پس برای چنین امر واقعی  
کنایه نداشت که مردم زاد چنین وقتی بان اهتمام جمع کند و هم چنین اگر مراد ولای عقی بود تعلق آن به سپهر معلوم  
بود در جاهلیت و در اسلام و احتیاج بان اهتمام نداشت و ایضا گفتن عمر اصبح مولی و مولی کل مؤمن و مؤمنه کتفا  
این احتمال است پس بسیار بد که مراد اولی بند بر او امت و امر و وظیف ایشان باشد و این معنی امانت است این وجهی است که مستند  
مرفعی ذکر کرده است و تفسیر و چند تفسیر دیگر بخاطر قاصد میسرند اول آنکه اکثر مخالفین مانند قوشچی و غیره احتمالی که داده  
اند از روی اضطراب است که مراد ناصر محبت باشد و بر هیچ عاقل پوشیده نیست که بیان این معانی موقوف نبود بر جمیع  
مردم در چنین وقتی در میان راه ورود آمدن و بسیاری از احکام از آن ضرر و زیاده بود که حضرت بان اهتمام در بیان آنها  
تصریح و این حکم را مردم گفتن ضرر نبود بلکه با است که حضرت با اولی و منین را وصفت کند که باری کن هر که مراد  
باری میگردم و دوست بدار هر که مراد و ازاد و است میل شتم و در خبر ازاد مردم بان سرفایده معتمد بر نبود مگر آنکه  
ملا بان نوعی از محبت و نصرت باشد که اسرار است بر حایا میباشد یا مراد جلیب محبت ایشان باشد نسبت به حضرت  
و واجب بودن متابعت ایشان از چون باری می کند ایشان زاد و جمیع موافق و دوست میدارد ایشان را بجهت ایمان  
پس از این معانی ممالک است و تیم آنکه بر نقد بر یک محب و ناصر مراد باشد بقراین خصوصیات این واقع هر عاقلی که باشد

علیهم مرتباً اند که مقصود بصحلی امامت و خلافت است چنانچه اگر فرض کنیم که یکی از پادشاهان زرد پیک و فاش جیح لشکر  
 خود را جمع کند و دست شخصی را بگیرد که اقربا قریب و مخصوص قریب خلق باشد با او بگوید هر که من دوست و یاور  
 او بودم این دوست و یاور اوست بعد از آن دعا کند یا و او را و لعنت کند خاندان او را این سخن را نسبت بیکری  
 نکویند و خلفه دیگر از برای خود تعیین نماید کجا نفل او را احدی از و عا یای و شک کند در آنکه مراد خلافت اوست  
 و تطبیح مردم در تصرف و محبت و ترغیب ایشان در اطاعت اوست بلکه هرگاه پادشاه نافذ الحاکمی در حق مرد ضعیف  
 بیخوار و بی بگوید که هر که من یاور اویم فلان یاور اوست قبیح است بدیده ظاهر است که از پادشاه یاری هر کس نماید و از  
 آن مرد ضعیف که اخانتی بناید با اوست جماعت قلیلی خواهد بود پس این سخن بحسب عرف و عادت دلالته میکند باینکه  
 باید که آن شخص که حضرت رسول این سخن را در حق او گوید مرتباً اش بحسب دین و دنیا تو دین مرتبه آنحضرت باشد  
 و اقلاً و لاتی و نفاذ حاکمی داشته باشد و در محبت نیز مثل این سخن را میتوان گفت پس بر هر تقدیر این عبارت دلالته  
 بر امامت دارد و وجه و تم از وجهی که دلالته میکند بر آنکه مراد بمولی اولی بصرف و امامت است که در اکثر احادیث  
 گذشت قرینه هست بر آنکه مراد امامت است زیرا که در اول کلام فرموده یا انیسیم اولی بشما از جاهای شما و بعد از آن  
 فرمود پس هر که من مولای اویم علی مولای اوست و هر که عارف با سالیب کلام است میدانند که این سؤال اول قرینه  
 واضح است بر آنکه مراد بمولی اولی است که پیش گذشت است و چون اولی در کلام سابق مفید بخیر و بدی و بحالی از احوال  
 نیست پس افاده عموم میکند زیرا که اهل عربیت گفته اند که حذف مطلق افاده عموم میکند که قرینه بر خصوص  
 و حالی بوده باشد و الا الفاظ در کلام لازم بیاید خصوصاً در اینجا من انفسکم مذکور شده وادی زاهست که هر  
 تصرف مشروع که خواهد بود پس هرگاه او اولی از نفس باشد پس رسد او را که هر امری که خواهد شدت با ایشان  
 بکند و هر تدبیری که بخواهد فائده را مورد دین و دنیا ای ایشان بعمل آورد و ایشان را با اختیار بی نباشد و معنی آیت  
 همین است و ایضاً معلوم است که آنچه حضرت اولی از ایشان سؤال نمود و طلب اولی ایشان فرموده است معنی است که حق  
 در قرآن مجید برای آنحضرت ثابت فرموده است که التی اولی بالؤمنین من انفسهم و مفسران اجماع کرده اند بر آنکه  
 مراد از آیه است که بیان کرده چنانچه از مشرکی در کتات گفت است که اولی است یعنی مؤمنان در هر چیزی از امور  
 دین و دنیا از نفس ایشان و لهذا مطلق فرمود و مقید بقیدی نکرد پس واجبست بر ایشان که آنحضرت احب باشد  
 بسوی ایشان از جاهای ایشان و حکم او نافذ تر باشد بر ایشان از حکم ایشان و حق او لازم تر باشد بر ایشان از حق  
 جاهای ایشان و شفقت ایشان بر آنحضرت مقدم باشد بر شفقت ایشان بر نفسهای خود و آنکه جان خود را بدل کنند  
 نزد او و فدای او گردانند هرگاه امر عظیمی رود همدیگر خود را فایده او گردانند در جنگها و آنکه متابعت نکنند امری را  
 که نفسهای ایشان دعوت میکند بسوی آن یا منع میکند از آن و متابعت کنند هر امری را که حضرت ایشان را بآن بخواند  
 و ترک کند آنچه ایشان از آن منع فرماید سا بر مفسران نیز چنین گفته اند پس از سنیاق کلام معلوم است که مراد ایشان  
 از اولیست که حضرت رسول داشت از برای حضرت امیر و آنچه بعضی از معتصبان عامه مثل ملا علی قوشچی و غیره گفته اند  
 که اَللّهُمَّ وَالِیُّنَا وَاوَلِیُّنَا قَرِیْنٌ بِنَبِیْنَا است که مراد از مولی بحب یا فاضل است بلکه قرینه معنی اولیست بخیر و  
 اولی آنکه چون از برای آنحضرت اثبات ریاست عامه و امامت کبری نمود مشیت از محتاج بود بسا کروا عوان ناصح خیرخواه  
 و اثبات چنین مرتبه از برای یک کس در میان جماعت بسیار موجب هجان حسد و عداوت بود که مظنه ترک تصرف و اعانت  
 خصوصاً با وجود آنچه میدانست از کینهای پرینه که در سپینهای منافقان حاضر بود تا کیدان نمود بدعا کردن از برای  
 آن عوان و لغز کردن بر کسی که تقصیر در شان او نماید و ایضاً معلوم است که این قسم دعاها مخصوص امر و احتیاج دلالته  
 و مناسباً در عین نیست و تم آنکه این دعا دلالته میکند بر عصمت که لازم امامتست زیرا که اگر معصیت او و صواب  
 شود واجب خواهد بود بر کسی که علم هم رساند آنکه منس کشد و ترک موا لاه بلکه اظهار معاذات او نماید پس چنین دعا  
 از آنحضرت برای کسی بدون قبلی دلالته میکند بر آنکه آن شخص هرگز بحالی نخواهد بود که مستحق ترک موا لاه و حضرت

کرد

کرد و سبب آنکه اگر برادری بگوید اولی باشد چنانچه نامیکو هم مقصود از این کلام طلب موالاه و متابعت و نصرت خواهد بود از قوم و اگر برادر ناصر و محب باشد چنانچه آنها میگویند مقصود بیان آن خواهد بود که آنحضرت ناصر و محب ایشان است پس دعا برای کسی که موالاه و نصرت او کند یا قول انسب خواهد بود از ثانی چنانکه بر متابعت ظاهر است و چنانچه سنن السنکه از اخبار عامه و خاصه معلوم شد که آن روز جمعه است که در روز غدير نازل شد و سبب وحی که از اکابر متاخرین مخالفین است در کتاب ثقات از ابو سعید خدری و ابو هریره و وایت کرده است که این آیه در روز غدير نازل شد و این دلیل است بر آنکه مراد ببولی معنی است که با امامت کبری بر میگردد زیرا که سبب کمال دین و تمام شدن نعمت بر مسلمین باشد بلکه اعظم ممتنع آنها باشد از امامت است که بیان تمام میشود نظام دنیا و دین و با عتقاد بان قبول میشود اعمال مسلمین و چه چنان السنکه در اخبار مستفیضة عامه و خاصه وارد شده است که اینها از رسول بلع ما نزل الیک من ربک تا آخر در این واقعه نازل شد چنانچه بعضی گفته است و فخر رازی در تفسیر کسیر از جمله احتمالات نزول این آیه که میگوید گفته است که این آیه نازل شد در فضل علی و چون نازل شد دست علی را گرفت و گفت من کنت مولا و صلی مولا اللهم وال من والاه و عاد من عاداه پس عمر و زاملا قاتل کرد و گفت که او را یاد تو را ای پسر ابو طالب صحیح کردی مولا من و مولا من و مؤمنه پس گفته است این قول این عبا من است و برای بن غازی و محمد بن علی و ثعلبی در تفسیر و خشکانی در شواهد التشریح و جماعت بسیار روایت کرده که این آیه در غدیر نازل شد و این صریح است در آنکه مراد ببولی امام و خلیفه است زیرا که تهلید کردن با آنکه اگر تبلیغ ننگد هیچ رسالت او را تبلیغ نکرده است و خوف حضرت از تبلیغ که مبادا موجب اتاوه فتنه بشود با آنکه حق ضامن شد که او را از شتر منافقان نگاه دارد اینها هم دلیل است بر آنکه آن امریکه مامور بتبلیغ او کرده بود با استامری باشد که ابلاغ آن موجب صلاح امور دین و دنیای مردم کرد و بیان برای مردم تار و زقیامت حلال حرام ظلم کرد و شرایع دین بان محفوظ ماند از ضیاع و تغییر و تبدیل و قبول آن بر طبع مردم دشوار باشد و احتمالاً آنکه ایشان در لفظ بولی گفت اند هیچ یک مظنه این قسم امور نیست مگر خلافت و امامت آنحضرت که بان باقی جهاندا چنانچه حضرت رسول تبلیغ آن نموده بود از احکام دین و ایمان بان منظم میگردد و امور مسلمانیان و از جمله کتبها که از این حضرت در سینه داشتند مظنه ثوران فتنها بود از منافقان لهذا حق تعالی ضامن شد نگاه داشتن آنحضرت و از شرا ایشان و چه پنجم آنستکه اخبار خاصه و عامه که مشتمل است بر نص صریح در این واقعه نزد کسیکه اندک اخبار تبلیغ داشته باشد متواتر بالمعنی است و اگر از این منزل کنیم لا اقل قریبه میتواند شد بر آنکه مراد ببولی معنی است که مقتضی امامت است خصوصاً هرگاه ختم شود با آنکه جاری شده است عادت پیغمبران و پادشاهان و امرا بر آنکه نزد یک بوفات خود خلیفه تعیین میکردند و در اکثر اخبار مذکور است که نزد یک شده است که من از میان شما بروم بان قراین دیگر که سابقاً مذکور شد و چه ششم آنستکه از نظم و نثر آنجا عتیکه در آن مجمع حاضر بودند ظاهر میشود که همه معنی خلافت فهمیده اند از این کلام مانند همان بن ثابت که در کتب سیر و غیر آن مذکور است که از حضرت رسول مرخص شدند و بن باب قضیه گفت و حضرت را و تحسین کردند و سایر شعراء صحابه و تابعین مثل حارث بن عثمان قهری که این معنی را فهمیده بود و حضرت تصدیق او کرد و چنانکه گذشت و امثال ابن سبیا و ابن قوی دلا است بر آنکه مراد آنحضرت بان بوده و عجز آورد از پیشری علماء مخالفین که در مقامات دیگر تهلید گراوی یاد و زواری گفتا میخامسند و بانند که ایامه و اشاره در کلام بر مطالب عظیمه است که لایمکنند و چون بمسئله امامت میرسند قناع حیا را از سر میکشند و در حصار منع میگردند عصمتنا الله و ایاهم من العصیة و العناد و هدینا الی سبیل الرشاد فصل پنجم و چهارم در فضیلت و منزلت آن از طریق عامه و خاصه متواتر است و مابعد لا شریک له است که حضرت رسول در موطن بسیار بخت استر فرمود که استحقاق منزلت هر روز من موی و در آنکه یوایان بن تهمه را دارد الا الله لا نبتی بعدی یعنی توان منمیرا هر روز از موی دیگر آنکه پیغمبری نیست بعد از من و در این مقام گفتا میخامسند که در صحاح ایشان موجود است

چنانکه صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و صحیح ترمذی روایت کرده است از سعد بن ابی وقاص که حضرت رسول  
 در غزوه تبوک علی را در مدینه گذاشت علی گفت یا رسول الله مراد میان زمان و اطلاق میگزاری حضرت رسول فرمود  
 که ایازا حق نیستی که از من بمنزله هر روز باشی از موسی و در روایت ترمذی گفت خبر آنکه نیست پیغمبری بعد از من و در  
 صحیح مسلم نیز روایت کرده است مجموع این روایت را و از این مستحب روایت کرده است که روایت این حدیث از سعد  
 بن رسید خواستم که مشافهه از حدیث را از سعد بشنوم زقم بنزد سعد و گفتم تو این حدیث را از رسول خدا شنیدی  
 پس آنکشتهای خود را در گوشهای خود گذاشت و گفت ای اگر شنیده باشم هر دو گوش من میگرشود و این جامع  
 الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از جابر انصاری مجموع این حدیث را و این حدیث صحیح مسلم و صحیح  
 ترمذی روایت کرده است که معاویه بن ابی سفیان سعد بن ابی وقاص را امیر کرد و با او گفت چه شایع است تو از آنکه  
 سب کنی و دشنام دهی ابو تو اب را سعد گفت تا در خاطر من هشتاد سال میچرخد که در حق علی شنیده ام هرگز او را سب  
 نخواهم کرد و اگر یکی از آنها از برای من میبود در سر میداشتم از آنکه شراب من سرخ موی عالم از من باشد شنیدم از  
 رسول خدا که با او میگفت دروغی که او را در بعضی از غزوات در مدینه گذاشت و علی گفت مرا با زمان گذاشتی  
 و در گوشهای خود را که در حدیث سابق مذکور شد افتاد و اینها گفت الا ان لا یقوه بعدی یعنی مگر آنکه نبوت و پیغمبری  
 بعد از من نیست پس سعد گفت شنیدم که در روز خبیر میگفت البته خواهد داد علم را جز با امر دیگر دوست میدارد  
 خدا و رسول او را و دوست میدارد او خدا و رسول را همه ما کردیم که شایسته است که شما بدانید پس گفت علی را بطلبید  
 چون علی حاضر شد دیده اش را برداشت و در پیشگاه دهان مبارک خود دید و او را مالید و علم را با او داد  
 پس خدا بود سنان و فتح کرد چون ایة مناهله نازل شد علی و فاطمه و حسن و حسین را طلبید و گفت خداوند آنرا  
 اهل منند و این عبد را بر در کعبه استیجاب که معجزترین کتاب ایشانست گفته است که حضرت امیر در هیچ غزوه و شایسته  
 که حضرت رسول در آن حاضر بود تخلف ننمود تا بعد از پیغمبر فرمود مگر در جنگ تبوک که حضرت رسول او را برای  
 خراسان مدینه و حجاز فقط بخوان خود در مدینه گذاشت و گفت انشعق بمنزله هر روز من مومن الا ان لا یقوه بعدی  
 و گفته است این حدیث را جماعت بسیار از صحابه روایت کرده اند از ابی ترقی روایت کرد صحیح ترین آنهاست روایت  
 کرده است از رسول خدا سعد بن ابی وقاص و طریقهها بعد بسیار است و روایت کرده است این حدیث را از  
 ابن عباس و ابوسعید خدری و ام سلمه و امعاء بنت عباس و جابر بن عبد الله و جماعت بسیار دیگر که از آنها تطویل  
 می انجامد و قاطعه دختر علی روایت کرده است از اسماء بنت عمیس که گفت شنیدم رسول خدا با علی میگفت انشعق  
 بمنزله هر روز من موسی الا ان لا یقوه بعدی یعنی و روایت ابن عباس بعد از آن گفت تو برادر منی و صاحب منی یعنی مصعب  
 منی و ابن عقده حافظ که جمیع طوایف او را شنیدند کتاب بزرگی تصنیف کرده است از روای خصوص سندهای  
 این حدیث و این حدیث در مستند خود که بمنزله صحاح ایشانست این حدیث را بسندهای بسیار از جمیع کثیری از صحابه  
 روایت کرده است و این شهر در تاریخ کامل از جابر بن سمیع و در بلخی و در قدس و من الاخبار از عمر بن الخطاب روایت کرده است که  
 رسول خدا با علی گفت تو اول مسلمانانی در اسلام و اول مؤمنانی در ایمان و تو از من بمنزله هر روزی از موسی و قاضی علی بن  
 محسن بنوحی که از علماء عامه است این حدیث را از امیر المؤمنین و عمر و سعد بن ابی وقاص و ابن مسعود و ابن عباس و جابر  
 انصاری و ابوهیر و ابوسعید خدری و جابر بن سمیره و مالک بن الحویرث و یزید بن عمار و زید بن ارقم و ابورافع و عبد  
 الله بن اوفی و برادرش زید و ابوشریح و جده بن اسید و انس بن مالک و ابوربیع و اسلمی و ابوتوبانصاری و عقیل بن  
 ابی طالب و جیش بن خباده و معاویه بن ابی سفیان و ام سلمه و اسماء بنت عمیس و سعید بن المسیب و انام محمد باقر و حنیف  
 ابی ثاب و فاطمه بنت علی و شرحبیل بن سعد روایت کرده است و گفته است هم از حضرت رسول روایت کرده است و این  
 حجر در کتاب فتح الباری و صحیح بخاری گفته است در شرح این حدیث که در روایت ابن مسیب این حدیثی هست که بعد از آنکه حضرت  
 رسول این سخن را با حضرت امیر گفت حضرت امیر در مرتبه گفت با اخی شدم و گفته است که در روایت ابن عباس روایت

از قم زیادتی هست که حضرت رسول با علی گفت یا من میباید در مدینه بمانم یا تو بمبانی چون حضرت امیر این را شنیدید و متذکر  
ماند پس شنید که جمعی از منافقان میگویند که علی را از این مدینه بکنند که از او از ره بود حضرت امیر این  
آنحضرت وقت و گفت سرد چنین بیگویند حضرت فرمود ای ابا جعفری نسبتی که از من بمنزله هرون باشی از موسی مگر آنکه  
بعد از من پیغمبری نیست پس این حجر گفته است که اصل حدیث را غیر سعد از علی و عمرو ابوه هرون و ابن عباس و جابر بن  
عبدالله و ابان بن عوف و زینب از قم و ابوسعد خدری و انس بن مالک و جابر بن سهره و جیش بن خباده و معاویه و اسامه  
بنث عباس و غیر ایشان روایت کرده اند و جمیع طرق از این عساکر در توحه علی ذکر کرده است تمام شد سخن این حجر و  
و سید رضی الله عنه و در نهج البلاغه که مقبول نظرین است روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین که حضرت رسول  
با و گفت تو پیشتر منی آنچه من پیشتر تو می بینی آنچه من می بینم مگر آنکه تو پیغمبری نیستی بلکه وزیر منی و امور تو بخیر و  
و از این حدیث که از مشاهیر علمای و محدثین عامه است در شرح این سخن بعد از آنکه اخبار بسیار مؤید این کلام نقل  
کرده گفته است دلیل آنکه آنحضرت و وزیر حضرت رسول بوده است از نص کتاب و سنت است که حق تعالی از حضرت  
موسی نقل کرده است که گفت و اجعل لی وزیرا من اهلی هرون اخی اشد ذی ازی و اشترکه فی امری و رسول خدا  
فرمود در حدیثی که اجماع روایان کرده اند جمیع طرقهای اسلام که توازن بمنزله هرون از موسی مگر آنکه بعد از من  
پیغمبری نیست پس ثابت کرد این را از روایان آنحضرت جمیع مراتب او و منازل هرون را از موسی پس باید وزیر حضرت رسول  
باشد و حکم کننده باشد و با شد و تقویت کننده امر او باشد و اگر نه از آن بود که خاتم پیغمبران بود هر آنکه شریک در  
پیغمبری او هم میبود و فلان ابی الحدید در موضع دیگر از شرح نهج البلاغه گفته است که حضرت امیر المؤمنین در روز  
شوری گفت بان چه نفر که عمر با و شریک کرده بود آنها را در میان شما کسی هست پیغمبر من که حضرت رسول با و گفته یا  
که توازن بمنزله هرون از موسی مگر آنکه پیغمبری نیست بعد از من همه گفتند نه و صواب صواب حقیر بان تعصب  
عنادش که اعدا عدو حضرت امیر است و از هر خوارج بدتر است تصحیح این کرده است اما مانع قواش کرده است  
کدام متواتر از این واضح بود قطعی تو میباید شد که هر یک از محدثین ایشان از جماعتی بسیار از صحابه روایت کرده اند که در  
قول هر یک از آنها و در هر اموی از اصول و فروع دین حجت میدادند چنانچه از تتبع کتب ایشان ظاهر است و در کتب عقلا  
در بسیاری از اصول دین هر حدیثی که در یکی از صحاح ایشان مذکور است استدلال کرده اند قطع نظر از احادیث متواتر  
که در طرق شیعیه که هر یک از ائمه روایت کرده اند و وجه استدلال بان سبب حدیث متواتر بر امامت آنحضرت میچند  
وجه تقریر آن میتوان کرد اول آنکه ظاهر بمنزله عموم است بحسب عرف خصوصاً هر گاه بعضی از منازل را استثناء کنند که  
اینصورت صریح میشود در عموم در بقیه افراد مستثنی منه مثل آنکه اگر کسی گوید که فلان مرد بمنزله من است پس از این  
همه کس چنین میفهمد که در غیر وجود در کمال صفات دیگر مثل او است پس این کلام دلالت کرد بر اینکه جمیع نسبتها که در  
میان موسی و هرون بود باید که در آن حضرت باشد پیغمبری و این معلوم است که از جمله نسبتها خلافت است  
بود چنانچه گفت که اخلفنی فی قومی پس موسی غایب میشد هرون خلقه را بود پس باید که این حالت نیز از آن حضرت  
امیر ثابت باشد و این غیر معتبر پیغمبری است که استثناء شده است اگر گویند گاه باشد خلافت درها چگونه ملام  
باشد جواب گوئیم که استثناء پیغمبری بعد از وفات صریح است در این که مراد اتم است و الا احتیاج با استثناء نبود  
با آنکه خلاف ظاهر لفظ است دوم آنکه از جمله منازل هرون آن بود که او افضل بود از جمیع امت موسی پس باید که حضرت  
امیر نیز افضل باشد از جمیع امت آنحضرت و تفصیل مفضل قبول قبیح است عقلا چنانچه دانستی و چه ستم آنکه از احادیث  
متواتره معلوم است که حضرت رسول این سخن را در مقامات متعدده فرموده اگر مطلب منزله مخصوصی بود در وقایع  
متباینه پیغمبر بود مثل آنکه در مسدود کردن دوها از مسجد و مقنوع کردن در خانه آنحضرت بان فرمود و در ستمه  
حسن و حسین و محسن با ستماء اولاد هرون شبر و شبر و مدشران را نیز فرمود و در استخلاف مدینه نیز فرمود و در  
خبر پوزن را فرمود پس معلوم شد که همه منازل مراد است خصوصاً منزلت خلافت و چه چهارم آنکه مشهور بلکه متواتر

که آنچه در بنی اسرائیل واقع شده است در این امت مثل آن واقع میشود چنانچه صاحب نهایه بود بکران گفته اند که در آنجا  
بسیار واقع شده است کثر کثرت من من ضلکم خداو العیل بالثقل والقدرة بالقوة یعنی مرتکب خواهد شد بر بعضی آنها  
که پیش از شما بودند مانند و قای فعل که با هم موافقت و مانند پرهای تیر که با هم برآوردند و در بعضی از روایات وارد  
شده است که اگر داخل سوراخ سوسنار شده باشند شما هم خواهید شد و در میان بنی اسرائیل امری عظیم تر از این  
عجل و ساری حادث نشد پس باید که در این امت مثل آن نیز واقع شود و در این امت امری که شبیه آن باشد بجز آن بود که  
دست از متابعت خلیفه او برداشتنند و او را ضعیف کرده اندند و منافقان بر او غالب شدند و مؤمنان را شکست  
عامه و خاصه روایت کرده اند که چون امیرالمؤمنین را از برای بیعت با او آوردند و بقیع حضرت رسول کرده  
و ایضا خوانند که مشتمل بود بر نظم هرگز نزد موسی و شکایت از قوم خود و گفت یا بنی امی القوم استضعفونی فکادوا  
بقتلونی یعنی ای فرزندان من بدو رسیده که قوم مرا ضعیف کرده اند و زدن بود مرا بکشند بجز آنکه جماعتی از مخالفان  
نقل کرده اند که وصایت و خلافت موسی منتقل شد با ولاد هرز پس از جمله منازل هرز از موسی است که اولاد او  
خلیفه و اوصیاء او بودند پس مقتضای مترتبات با پدر که حسن و حسین که با اتفاق عامه و خاصه مسیحی بنامهای پسرهای  
هرزین شدند که خلیفهای حضرت رسول باشند پس بدو ایشان نیز با بدخلیقه آنحضرت باشد مقتضای اجتماع کتب  
و از جمله آنها که از علمای مخالفین این را ذکر کرده اند محکم شهرستانی است که در کتاب ملل و نحل و دانشای بنیان خوال  
بود گفت است که امر پیغمبری مشتمل بود میان موسی و برادرش هرز چون موسی گفت اشرفی امی پس هرز و حق  
موسی بود و چون هرز در چوچه موسی فوت شد منتقل شد و وصایت پوشع با ما نشد برساند شیر و شیر او را در هرز  
بر سبیل استقرار زیرا که وصیت او با ما نشد و گاه مستقر میباشند و گاه مستودع ششم اندک در خصوص غزوه تبوک  
حضرت امیر را خلیفه کرد بعد از پیغمبر و عزلش معلوم شد پس باید که بعد از وفات نیز خلیفه باشد و اگر از این منازل و مراتب  
همه تشریح کنیم در این مشک نیست که دلالت بر نهایت قرب و محبت و اختصاص میکند پس بر صاحب مترتبات هرز و اخوت  
زودتایی و اختصاص حیثی و قرابت نسبی یا مناقب جلیله که بر عالمیان ظاهر است کسی را که هیچ حق از جهان نماند  
باشد بجز از استیفاء و کفر که حق تعالی است و شایسته کمال در او نیست مقلد داشتن حق است و تودیه عاقل و  
بیت و الله الهادی الی سواء السبیل فصل سیم در بیان اختصاص آنحضرت بحجت خدا و رسول و اظهار  
آن معنی در مواظقت عمل شده است اول آنکه در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از انس بن مالک که نزد  
حضرت رسول مرعی آوردند حضرت فرمود اللهم انی باحب خلقک یا کل معی هذا القطر یعنی خداوند ای پسر من  
محبوب ترین خلق خود را بسوی تو که بخورد با من از این مرغ پس علی آمد و با آنحضرت خورد و بعد از آن گفته است که روزی گفت که  
در این حدیث قصه هست و در آخرش است که انس یا علی گفت که طلب امرزش کن از برای من و تو را نزد من بشمارتی هست پس  
بنی حدیث نقل کرده و در مسند ابن جنبل از سفینه مولای رسول روایت کرده است که زنی از انصار در مرغ بر بان در میان  
دو کمره نان گذاشته برای حضرت رسول بهاد آورد و چون نزد آنحضرت گذاشتند فرمود خداوند ای پسر من و بسوی تو  
ترین خلق خود را بسوی تو و بسوی پیغمبر تو پس علی آمد و صدای خود را بلند کرد حضرت رسول پرسید که گفت که علی است  
فرمود در را بکشا چون کشودم داخل شد و آن مرغها را با یکدیگر نشان و فرمودند و آن مرغها را با یکدیگر نشان  
طریق این حدیث را روایت کرده است و از جمله آنها است که از انس بن مالک روایت کرده است که از برای حضرت رسول  
مرغ بر بان بهاد پیدا آورد و چون نزد آنحضرت گذاشتند فرمود خداوند ای پسر من از انصار در مرغ بر بان در میان  
دو کمره نان گذاشته برای حضرت رسول بهاد آورد و چون نزد آنحضرت گذاشتند فرمود خداوند ای پسر من و بسوی تو  
ترین خلق خود را بسوی تو و بسوی پیغمبر تو پس علی آمد و صدای خود را بلند کرد حضرت رسول پرسید که گفت که علی است  
فرمود در را بکشا چون کشودم داخل شد و آن مرغها را با یکدیگر نشان و فرمودند و آن مرغها را با یکدیگر نشان  
طریق این حدیث را روایت کرده است و از جمله آنها است که از انس بن مالک روایت کرده است که از برای حضرت رسول  
مرغ بر بان بهاد پیدا آورد و چون نزد آنحضرت گذاشتند فرمود خداوند ای پسر من از انصار در مرغ بر بان در میان  
دو کمره نان گذاشته برای حضرت رسول بهاد آورد و چون نزد آنحضرت گذاشتند فرمود خداوند ای پسر من و بسوی تو  
ترین خلق خود را بسوی تو و بسوی پیغمبر تو پس علی آمد و صدای خود را بلند کرد حضرت رسول پرسید که گفت که علی است  
فرمود در را بکشا چون کشودم داخل شد و آن مرغها را با یکدیگر نشان و فرمودند و آن مرغها را با یکدیگر نشان  
طریق این حدیث را روایت کرده است و از جمله آنها است که از انس بن مالک روایت کرده است که از برای حضرت رسول

برگشتم باز این سخن را گفت پس علی آمد و در آن وقت گوید حضرت سید مرتبه فرمود در آن بکشا چون در آن گشودم نظر  
حضرت بر او افتاد سه مرتبه فرمود بسوی من بیا پس نشست و آن مرغ را هر دو تناول نمودند و پروایت دیگر از او این حدیث  
و دیگران چون حضرت امیر را داخل شد حضرت رسول فرمود چرا در پر کردی من سه مرتبه از خدا طلبیدم که محبوب ترین  
خلق را بسوی خود و بسوی من بیاورد که از این مرغ با من بخورد و اگر مرتبه ستم می آمدی خدا را بنام تو میخواندند که تو را  
میاورد حضرت امیر گفت یا رسول الله من سه مرتبه با همدم و همسر تبه از من طلبیدم و حضرت با من گفت چرا چنین کردی  
گفت میخواستم شخصی از قوم من باشد حضرت فرمود هر کس قوم خود را دوست میدارد و بر او ایند بگر فرمود مگر  
میان انصار و غیر از علی و فاضل از او هست و عامه و خاصه بطریق مستفیضه روایت کرده اند که از جمله مناقب حضرت  
امیر بر اصحاب شوری احتجاج نمود این منقبت بود و همه اعتراف بحقیقت آن نمودند و حضرت امیر از انس کو اهی طلبید  
گفت در خاطر من نمائده است حضرت فرمود اگر دروغ گوئی مبتلا شوی میری که نتوان پنهان کرد آنرا از مردم بجماعه  
بستن و بعد از آن که در او پیشی بهر نسیب مگر میبکفت بفرست علی است و این مرد و پیر در مناقب از او واقع از اد کرده  
عالم روایت کرده است که چون مرغ را نزد حضرت گذاشتند حضرت فرمود که شکی امیر و عثمان و سید و اقای مسلمانان  
و امام و پیشوای شیعیان نزد من بود و با من از این مرغ بخورد پس حضرت امیر آمد و با او از آن مرغ خورد و آن خطب خواندم نیز  
این حدیث را بخوبی از ابن عباس روایت کرده است و کسیکه اندک انصافی داشته و تتبع کتب مخالفان بکند میداند  
که فوق حد توان روایت کرده شده است زیرا که ترمذی در صحیح خود و حافظ ابو نعیم در حلیه الاولیاء و بلاذری در  
تاریخ و خزرجی در شرف المصطفی و معانی در فضایل الصحابه و طبری در کتاب الاولیاء و ابن السع در صحیح و ابو یعلی در  
مسند و احمد بن حنبل در فضایل و قطری در اختصاص روایت کرده اند و روایت کرده است از حدیثان محمد بن اسحق  
محمد بن یحیی از دی و قازنی و ابن شاهین و سدی و ابو یکریم عقی و مالک و اسحق بن عیسی بن ابی صلیح و عبد الملك بن عیبر  
و مسعود بن کدام و داود بن علی بن عبد الله بن عباس و ابویحیی بن عبد الله بن عباس و ابن حبان و ابن بطریق  
در ایانه بطریق روایت کرده است و ابویکریم در تاریخ بغداد از هفت طریق و ابن عماد حافظ کتابی در طرق این حدیث بنها  
تصنیف کرده است و شیخ نراقی صاحب این حدیث را از انس روایت کرده اند و در روایت کرده اند با آن  
حدیثی که اکثر ایشان با امیر المؤمنین گذاشتند و سعی در اخفای فضائل او می نمودند و چون این حدیث ثابت شد دلیل  
بر امامت حضرت زیرا که محبت خدا و رسول معنی ندارد بغیر آنکه او را مستحق ثواب و وفور طاعت و انصاف بصفات  
حسنه از هر دو پیش است و ثابت شده است که حق تعالی متر است از آنکه عمل حوادث باشد و تغییر و انفعال در ذات عقده  
و نمیشد و اینها معلوم است که ثواب دادن حق تعالی و اکرام او بدون کمال عقاید و انصاف بصفات حسنه و بیست و پنج  
و اعمال صالحه نمیشد زیرا که تفضیل ناقص بر کامل و خاص بر مطیع و جاهل بر عالم قیاس است و حق تعالی در بسیار جا  
از قرآن مجید بیان این معنی فرموده است مثل قوله تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی بحبیبکم الله یعنی بگو با خدا که  
هستید که خدا را دوست دارید پس متابعت و پیروی مرا کنید تا خدا شما را دوست داشته و قوله تعالی ان اکرمکم عند الله  
اتقواکم بعد استیکه گوی ترین شما نزد خدا پر هیبر کار ترین شماست و فرموده است که خدا تفضل داده است آنها را که چنان  
میکنند با الهای خود و جانهای خود بر آنها که نشسته اند و جهاد نمیکنند در جبهه برک و فرموده است که مساوی نیستند  
انها که اتقا کرده اند و قتال کرده اند پیش از فتح مکه با آنها که بعد از فتح مکه کرده اند و فرموده است فمن عمل مثقال  
ذره خیرا بره یعنی هر که عمل کند بقدر سنگینی ذره از خیر ثواب ترا می بیند و فرموده است و ما نسئونی الا غمی و البصیر  
والذین آمنوا و عملوا الصالحات ولا نسئونی قلیلا ما ننذرون یعنی مساوی نیستند کور و بینا و آنها که ایمان آورده اند  
و عملهای شایسته کرده اند باید کرد از بسیار کم مثل که میشود حق را و معلوم است که کوری و بینایی دل مایه است و  
اکثر از مجید مشکوکست با بن مضمون و اینها معلوم است که محبت حضرت رسول از قبیل محبت قرابت و بشریت نیست پس  
کسیکه احب خلق باشد بسوی خدا و رسول افضل از هر خواهد بود و حضرت رسول از این حکم بر و دست با جماع و تقریر

آنکه حضرت خود قائل این قولست و با ثبوت افضلیت حق بودن بخلاف معلوم است چنانکه مکرر مذکور شد و متعجبان  
خالفان دو اعتراض بر این دلیل کرده اند اول آنکه آگاه باشد مراد است خلق الله باشد در خوردن مرغ و هر زبانها  
که اندک در بعضی است یعنی داشته میدانند که این خلاف ظاهر و متبادر از لفظ است و میان اهل عربیت مقرر است که حذف  
متعلقات و اطلاق از قیود دلیل عموم است و اکل در کلام جوابی است و قید احتیاط نیست و در بسیار از روایان بعد  
اکل مطلقا مذکور نیست یا آنکه احتیاط در اکل یا باعتبار فضیلت ذکر امتیاز از مطلب ثابت میشود یا باعتبار حق  
و استحقاق است و این باطل است زیرا که معلوم است که در میان صحابه پیش از آنکه از آنحضرت بسیار بوده و شیخ مفید  
این اعتراض جواب مثبتی فرموده است که اگر این معنی مراد باشد متضمن فضیلتی نخواهد بود پس این جز اینقدر سعی میکند  
و حضرت را بر میگرداند و خود را مستحق سخط حضرت رسول میگرداند که این فضیلت برای اخصا و متصل شود و حضرت رسول  
تقریر او بر این فهم کرده و فرمود که هر کس قوم خود را دوست میدارد یا آنکه مکرر در میان اخصا و از او بهتری هست و اگر آن مراد  
بود بایست حضرت بفرمایند که چه فضیلتی در این سخن بود که تو میخواستی از برای اخصا باشد و ایضا اگر این احتمال میبود  
چگونه حضرت امیر این زاجرت را فضیلت و احقبت خلاف خود میگردد در شوری و آنها چرا قبول این میگردد یا بایست حد  
جواب بگویند که این دلالت بر فضیلتی نمیکند که موجب امامت و خلافت باشد تمام شد کلام مفید قدر مترجم و ایضا  
گویم که اگر این دلیل افضلیت نبود این جز از برای رعایت آن منافقان که منافقان شهادت میگردد تا مستحق نفرین حضرت امیر  
شود و سپس کرده و در تهمانی که ممکن است حضرت در آنوقت احب و افضل خلق باشد و بعد از آن بعضی از صحابه افضل شده  
باشند و جواب همانست که این مخالف اطلاق و عموم لفظ است زیرا که ظاهر لفظ است که واجب جمیع خلق است غیر حضرت  
رسول در جمیع احوال و از منتهی بر سایر انبیاء و اولیاء و اولیای بر تخصیص مقرر کلام هست و در خارج کلام و جملات  
سابقه که در اینجا جاریست خصوصاً قضا شوری و بعضی از فضلا جواب گفته اند که این خرق اجماع در کتب است زیرا که  
جموع امت سر قدند بدانند و قول اول تفضیل آنحضرت بر همه در جمیع احوال و اوقات قول دوم تفضیل دیگری بر همه در جمیع  
احوال و اوقات و این احتمال که تو گفتی هیچ بنا از اشیای قابل نیستند و بدانند که از بعضی اشیای شیعیه ظاهر میشود که آن  
مرغ بریان زاجر شیل از هشتاد و دو و قرینه بر آن است که حضرت با آن سخاوت و وفوت انس و غیره و از حاضران شریف  
نگردد و حصه با ایشان نداد باعتبار آنکه طعام همیشه در دنیا نیست معصومین و اولاد نیست خوردن و بنا بر این افضلیت آنحضرت  
در این واقعضا عطف میگردد و دلیل بر عصمت و امامت هر دو میتواند شد و تم منقبتی است که در قرآن و غیره ظاهر شد  
چنانکه صاحب جامع الاصول از صحیح مسلم روایت کرده است از ابو هریره که رسول خدا در روز خیر گفت البته میباید هم از علم  
مردی که دوست دارد خدا و رسول را و خدا بر دست او فتح خواهد کرد و عمر گفت من دوست ندارم آنرا و او مکرر آن را  
و خود را بنظر آنحضرت در آوردیم با میداند که از برای این امر با طلبید پس حضرت رسول علی را طلبید و علم او بار داد و گفت  
برود و بعقب مکن تا حق تعالی فتح را بر دست تو جاری کند چون حضرت امیر اندک راهی رفت ایستاد و نظر بعقب کرد و باو از  
بلند با حضرت رسول خطاب کرد که بر چه چیز با مردم قتال کنم حضرت فرمود با ایشان قتال کن تا گواهی بدهند بر خدا و نبوت خدا  
و رسالت من هر گاه این را بکنند خون و مال خود را از تو حفظ کرده اند و حق و حسنا با ایشان بر خداست و ایضا صاحب  
جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم هر دو روایت کرده است از سلمه بن اروع که علی با حضرت رسول بجنب خیر رفت برای  
آنکه دیده مبارکش میداد است و دردی میگردد چون حضرت رسول با ما بر لشکر روانه شدند حضرت امیر با خود گفت حضرت  
رسول بجنب برود من با او نروم پس از مدینه بیرون آمدم با حضرت ملحق شد چون انشی شد که صبا حش فتح خیر شد حضرت  
رسول گفت فرما خواهیم داد علم زایا خواهد کرد گفت علم آمدی که دوست میدارد او را خدا و رسول او را گفت دوست میدارد  
خدا و رسول را و خدا بر دست او فتح خواهد کرد تا گاه دیدم که علی پیدا شد و امیر نداشتیم که او بیاید پس مردم گفتند  
علی آمد پس علم را بدستار داد و خدا بر دست او فتح کرد و ایضا در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم هر دو از سهل بن سعد  
روایت کرده است که رسول خدا در روز خیر گفت البته میباید هم فرما علم را برودی که خدا فتح کند بر دشمنهای او و دوست

دارد خدا و رسول و زاهد و دوست دارد او خدا و رسول زاهد مردم در تمام شب در این اندیشه بودند که آیا بگو خواهد داد  
علم را چون صبح شد همه صحابه با آمدند بخداست آنحضرت آمدند و هر یک آمدند داشتند که با او بدهند پس حضرت فرمود کجاست  
علی بن ابی طالب همه صدا بلند کردند که یا رسول الله چشمهای او زده میکنند پس علی را طلبید و در پدهای او رمعی بود پس  
ابو دهان مبارک در پدهای او انداخت و دعا کرد در ساعت شفا یافت چنانکه گو با هرگز دردی نداشتند است و علم را  
بدست او داد پس علی گفت با ایشان قتال کنم تا مثل ما شوند حضرت رسول فرمود بتاتی روانه شو تا نزول کنی بساحت  
ایقان پس بخوان ایشان را بسوی اسلام و خبر ده ایشان را با آنچه واجبست بر ایشان از حق خدا در اسلام پس بخوان سوگند که  
اگر هدایت کند خدا بسبب تو بگردان اهل بیت است از برای تو از جمیع شران سرخ مو که در میان عرب بسیار معتبر است و  
روایت سعد بن ابی وقاص که مشتمل بر این منقبت بود در حدیث منزلت مذکور شد و ثعلبی در تفسیر قول حق تعالی و  
هَدَيْتَ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِسْرَائِيلَ وَرَوَيْتَ لِمَنْ تَشَاءُ مِنْهُمْ الْحِكْمَةَ إِنَّ خَيْرَ مَا حَصَرَهُ هُوَ مَا تَأْتِيهِمْ كَرِيهًا يَكْفُرُونَ  
مستولی شد پس علم را بفرمود و با جمعی از صحابه او را بمنزله اهل خیر فرستاد چون مقابل آنها شد در عمر و اصحابش گفتند  
و بسوی حضرت برگشتند و او نشیبت میداد اصحابش را باین و بدلی و اصحابش نشیبت میدادند او را بفرس و ناسر  
و حضرت را در آن روز در شفقت غرض شد و بیرون نیامد و او بگر علم را گرفت و رفت و با اصحابش که بیرون از عمر  
علم را برداشت و رفت و شکست یافت و برگشت چون این خبر بحضرت رسول رسید فرمود بخدا سوگند که فرمود علم  
میدهم بر روی که دوست میدارد خدا و رسول زاهد و دوست میدارد خدا و رسول او را بقهر خواهد گرفت قلعه را و  
علی در آن وقت در میان لشکر نبود چون روز دیگر شد کردن کشیدند بسوی آن با بکر و عمر و مردانی چند از قریش و هر  
یک آمدند و از او بودند که شاید علم با او داده شود پس حضرت رسول سلیقه بر او کرد و او فرستاد و علی را طلبید و بزود  
حاضر شد بر شرف سوار بود و بتردید حضرت رسول رسید شرف را خوانا پدید و در پدهای خود را از شدت و جع قطع  
از بر سر سرخ همی بسته بود گفت من دست علی را گرفته میکشیدم تا بتردید حضرت رسول او را درم حضرت فرمود چه  
میشود ترا گفت رمد در پدهایم بهر سبب فرمود نزد یک من یا چون نزد یک مداب دهان مبارک زاده پده  
های او انداخت در ساعت شفا یافت و بعد از آن تا در حیوة بود در چشم ندید پس علم را بدست او داد و روانه کرد  
و این معجزه از ابو هریره روایت کرده است که چون علی علم را بدست معجزه گرفت بر عت روانه شد و من از عقب او میرفتم  
و در هیچ موضع توقف نکرد تا علم را در پای قلعه خیر نصب کرد پس یکی از علماء یهود از بالای قلعه مشرف شد و گفت تو  
کیستی گفت منم علی بن ابی طالب پس روی با صحابه خود کرده و گفت بحق خدائی که تو را از اجموسی فرستاده است که او بر شما  
غالب خواهد شد و بر وایت ثعلبی و دیگران حضرت خلافت پناه علم حضرت شهم را گرفت و حمله او خوانی پوشید بود چون  
پنای قلعه خیر آمد مرحب بن عمارت روزهای گذشتند از قلعه بیرون آمد و خود مظلومی بر سر گذاشته بود و سنگ بزرگ  
سوراخ کرده بر بالای خود بر سر گذاشته بود و در حجر میخواند و حضرت را مبر شروع کرد بر جزو پیش رفت و در حضرت در میان  
ایشان رود شد پس حضرت فرمود بر سر او فرود آورد که سنگ و خود و سران مردم در با او و شمشیر بردند از نهایی  
او نشست چون یهود این حالت مشاهده کردند بقلعه کوچیدند و در قلعه را بستند و از دروازه بود از بقطعه سنگ  
در میانش سوراخی بود حضرت دست معجزه را از آن سوراخ کرد و در آنجوی حرکت داد که تمام قلعه بلرزید و در آنکند  
و مانند سپر از او بر سر دست گرفت و تا صد گام رفت پس آنرا از عقب انداخت که چهل گام دور افتاد و چهل نفر خواستند  
که او را حرکت دهند نتوانستند حرکت داد و از آن عظمت و سنگینی مبر تبیه بود که آنرا چهل نفری بستند و چهل نفر  
میگشودند و غراب معجزان آن در آن غزوه بسیار است که حد ثمان و مورخان عامه و خاصه بطرق متعدده و روایت  
کرده اند و فقیر بعضی زاد در کتاب حیوة القلوب بر آید نموده ام و آنچه مشتمل است بر مقصود ما در این مقام اثبات محبت و  
محبوبیت خدا و رسول است نسبت با حضرت و آنکه جمعی که غاصب خلافت آنحضرت بودند در این جنگ کوچیدند و با آن  
منقصت از روی بشری با از این مندان منزه عظمی و منقبت کبری بودند و جمیع این مراتب را بخاری و مسلم و برمدی

بچند طریق و این معازلی بدو از ده طریق و احمد بن حنبل در مسند بطریق بسیار و ثعلبی مجید بن طریقی و محمد بن یحیی از وی  
و محمد بن جریر طبری و واندی و محمد بن اسحق و یحیی در دلائل النبوه و حافظ ابو نعیم در حلیه و اشعری در کتاب اعتقاد  
و دینوری در فروع الاخبار بطریق متعدد و روایت کرده اند از علی و عمر و عبد الله بن عمر و سهل بن سعد و سلمه بن اکیح  
و ابو سعید خدری و جابر انصاری و غیر ایشان از صحابه و اکثر ایشان ذکر کرده اند که سابقا علم را با یوبکر و عمر داد و  
ایشان که میخشد و بعضی عثمان را نیز گفته اند و اشعار حسان بن ثابت که در این واقعه با سر حضرت رسول در مدح آنحضرت  
فرموده مشهور است و هم چنانکه اصل غزوه خبیره متواتر است از خصوصیات نیز متواتر است اما استدلال بان قصه  
بر امامت و خلافت آنحضرت پس بدو وجه متین میتوان نمود که هیچ عاقل منصفانکار نتواند نمود و جدا اول آنکه یوبکر  
عاقل معلوم است که اگر مراد اصل محبت باشد که ایشان همه مسلمانان از اذن شریک پیدا شدند یا آنحضرت هر آنکه صحابه  
با ان جیبی که اگر ایشان داشتند و جان خود را عزیز میدادند و نقد را از زوعمیکردند که علم بان ایشان داده شود و آنرا  
حدیث آنحضرت در این باب نمیردند و شعراء در مدایح خود ذکر نمیکردند و حضرتنا میزدند و مفاخرات خود ذکر نمیکردند  
پس معلوم شد که مراد از محبت آنحضرت خدا و رسول و محبتی است که هرگز مخالفت ایشان را اخبار ننماید و جان خود را  
بطیب خاطر در راه ایشان بذل کند و مراد محبت خدا و رسول آنحضرت است که در همه امور و جمیع احوال و از جمیع جهات  
محبوب ایشان باشد و این هر دو لازم است و عصمت لازم است و امامت چنانکه مکرر مذکور شد و اگر  
بوجد یوبکر بقر و کنیم و گوئیم که یا مراد محبت من جمیع الجهاست یا محبت فی الجمله و محبت فی الجمله نسبت به مؤمنی من حیث ایمان  
است و اختصاص بوجه است و محبت من جمیع الجهاست لازم دارد عصمت از آنکه هر صفت مرجوحی اتصاف بان مستلزم  
المنسکه از این جهت از دوست ندارد و اگر از این مراتب هم تفرق کنیم در آن شکی نیست که البته متضمن فضیلت و منقبت  
عظمی هست برای آنحضرت پس تقدیم خبر بر آنحضرت ترجیح مرجوح است و بر حکم علم مخالف است و بعد و تم آنکه بعد از آنکه  
تامل بر عاقلی یحیی بنی نماید که هر گاه اول علم را با یوبکر و بعد از آن عمر داده باشد و ایشان که بچینه باشند از کتب ایشان  
از زود با شد بعد از آن خبر نماید که فرزند علم را به شخصی میدهم که صاحب این صفات باشد و بدست او فتح بشود البته باید  
آن شخص مخصوص به این صفات باشد و از صفات در آنها که منزه شدند نیاید پس اگر از حضرت بجای این صفات  
میفرمود که فرزند علم را مکی میدهم که از اهل مکه باشد و قریشی باشد بانکه این دو صفت در آنها که پیشتر علم را گرفته بودند  
بود خلاف قانون بلاغت بود پس از اینها معلوم شد که یوبکر و عمر و دست خدا و رسول نبوده اند و خدا و رسول ایشان را  
دوست میدادند و شاک نیست و آنکه آنها منافی رتبه خلافت و امامت است بلکه منافی ایمان است و چون نتواند بود  
که کسی مؤمن باشد و خدا و رسول زاد و دست ندارد و حال آنکه حق تعالی فرموده است وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ يَحْيَى  
انها که ایمان آورده اند محبت ایشان بخدا بیشتر است از محبت مشرکان بپناه او ایضا فرموده است که اگر خدا زاد و دست میداد  
پس پیروی کنید مرا تا خدا شما را دوست دارد و ایضا لازم دارد که حق تعالی هیچ یک از طاعات ایشان را قبول نکرده باشد  
زیرا که حق تعالی فرموده است بدو سبب که حق تعالی دوست میدارد آنها را اگر قتال میکنند در راه او و فرموده است که  
دوست میدارد قویب کنندگان را و دوست میدارد و متظهران را پس قبول نشده خواهد بود و جهاد ایشان و توبه ایشان  
از شرک و تقصیر ایشان بهر معنی که باشد بیکر میباید که ایشان نماز صابران باشند و نماز پرهنرکان و نماز توکل کنندگان  
و نماز محسنین و نماز مقسطین زیرا که حق تعالی در بسیاری ایات که بهر محبت خود را نسبت بان جماعت یاد کرده است اکثر  
ایشان یکی از این جماعت میبودند باینست خدا ایشان را دوست دارد و یابد که از جماعتی نباشند که خدا عدم محبت خود را  
با ایشان نسبت داده است مثل خاشین و ظالمین و کافرن و فوج کنندگان بدینا و مستکبرین و مسرفین و از حد تجاوز کنندگان  
و افساد کنندگان در زمین و کفار و ایم و مخالفان خود و امثال ایشان از جماعتی که حق تعالی سلب محبت خود را از ایشان نموده  
و کسیکه بان مشابه باشد چگونه استحقاق خلافت رسول و امامت است ندارد و هر گاه آنها استحقاق خلافت نداشتند  
باشند خلافت مخصوص میشود در آنحضرت با جماع مرکب چنانچه مذکور شد و ممکن است که این دو دلیل را بیکدیگر تمام کنیم

مانند بگوئیم اگر از دعوت کامل است در هیچ احوال و در جمیع جهات پس دلالت میکند بر امامت آنحضرت چنانکه دانستیم  
و اگر از مطلق محبت است پس دلالت میکند بر خط معارضات آنحضرت از جهات شتی چنانکه معلوم شد و بدانکه حق تعالی  
فرموده است یا ایها الذین آمنوا من یزید منکم عن دینہ فسوف یأیی اللہ بقوم یحبهم و یحبونہ اذ لک علی المؤمنین  
عزیزه علی الکافرین یحیی الذین فی سبیل اللہ و لا یحیی القون لؤمہ لا یم ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء واللہ واسع  
علیم یعنی بگوید که ایمان آوردن با هر که مراد شود بر کرد از شما از دین خود پس بعد از این بیاورد داخل گروهی را که  
دوست دارد ایشان را و دوست دارد ایشان خدا را و ذلیل و متواضع باشد از برای مؤمنان و شدید و غالب  
باشند بر کافران چنانکه در ذمه خدا و نرسند از ملائمت کتبه این فضل خداست بعد هدیه که خواهد  
و خدا واسع العطاء و داناست و از این حادث کذبش ظاهر میشود که این گروه که حق تعالی او صاف ایشان را در این راه  
ساخته حضرت امیر المؤمنین و اصحاب و بنده که با طهر و بیرو معاویه و خوارج جنگ کردند زیرا که او صافی که حضرت  
رسول الله امیر المؤمنین را با آنها وصف کرده موافق است با اکثر اوصاف این خصوصاً بجهت و بجهت قطع نظر از آنکه  
معلوم است که این اوصاف در غیر آنحضرت مجتمع بود و هر یک از اینها بر شمرده در آنحضرت کامل بود که کسی قدر بر آنکه  
آن نمیتوانست نمود و در طرق عامه از عمار و حدیث و این عباس روایت کرده اند که این اید در شان آنحضرت نازل شد  
و مؤلفا پیوسته آنکه صاحب جامع الاصول از سنن ابی داود و صحیح ترمذی از حضرت امیر روایت کرده که در جنگ حدیبیه  
بیرون آمدند بسوی ما جماعتی از رؤسا و سرکرده های مشرکان رفتند بیرون آمده بسوی جمعی از بیرون ما و غلامان ما  
و از خدمت گرفته اند پس در میدانها را بسوی ما پس حضرت رسول آنحضرت آمد و فرمود که ای گروه قریش البقره کفین  
خالفتمر خدا را یا خدا خواهد فرستاد بسوی شما گروهی را که کین شما را بر نندیشمشیر و آن گروهی اند که امتحان کرده است  
خدا دل ایشان را برای پرهنجاری بعضی از اصحاب گفتند یا رسول الله که پسند اینجا عتق نمود که از جمله ایشانست خاصه  
الغیل یعنی پینه گناہ نعل من و چون کارهایی که متعلق بجدید بنا را آنحضرت بود و سفرها حضرت امیر متوجه آنها شد  
و از وقت حضرت نعل خود را داده بود که حضرت امیر چینه کند و حضرت امیر مشغول تکار بود و عبد الله بن احمد جنبل  
در مسند بطریق بسیار این حدیث را روایت کرده است و در بعضی از روایات چنین است که ای گروه قریش ترک این سخنان  
بکنند و الا میفرستم بسوی شما سرزمینی از شما را که خدا امتحان کرده باشد دل و زبان برای ایمان که بر نظر کرده نهای شما را  
از برای این گفتند یا رسول الله ابو بکر است فرمودند ولیکن است که در حجر نعل میبندد و بر زانوی بکر از ابو سعید  
خدری روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که در میان شما کسی هست که بر تاول قرآن قائل خواهد کرد مثل آنکه من  
بر تری قرآن قائل گشوم ابو بکر گفت منم یا رسول الله فرمودند عمر گفت منم فرمودند ولیکن است که نعل میبندد و بر  
احادیث منفرقه است که در کتب معتبره عامه در این باب وارد شده است در جامع الاصول روایت کرده است از صحیح ترمذی  
از راه بن عباس که حضرت رسول دو لشکر فرستاد بسوی یمن و بر یکی علی را امیر کرد و بر دیگری خالد بن ولید را و فرمود که از  
بکار و زار من می شود علی بر همه امیر باشد پس حضرت بکفله و افصح کرد و از غنایم آن قلعه خارجه را برای خود برداشت خالد  
شکایت علی برداشتن خارجه را در نامه نوشت و بمن داد که از برای حضرت رسول آورد همچون حضرت نامه را خواندند و  
مبارکش متغیر شد و فرمود چه بیستی در باب مرده بکند و دست میدارد خدا و رسول او دوست میدارد او خدا و رسول  
من گفتم پناه سپرم بخدا از غضب خدا و رسول و من نقصبری ندادم بظلمت که نامه را آوردم و در صحیح بخاری نیز وارد شده  
و در اینجا این زیادتی که حضرت او از خمس زیاد از اینست که بر داشتند است و این ابی الحدید بن قسره را روایت کرده است  
و گفته است که خالد چهار نفر از صحابه را گفت روید و منقبت علی بکنید پس سه نفر از ایشان گفتند و حضرت و از ایشان  
گرمه ایند تا آنکه بریده اسامی که چهارم ایشان بود شکایت علی کرد و گفت جارجه از غنیمت از برای خود برداشت پس حضرت  
رسول عجزی غضبتانک شد که وقت مبارکش سرخ شد و مگر گفت علی را از برای من بگذارید که علی از منست و من از  
علی ام و او بی هر دو من است بعد از من و حضرت او از خمس زیاد از اینست که بر داشتند است پس ابی الحدید گفته است

که این حدیث را احمد و مسند بخیر بن سند روایت کرده است و اگر محمد بن ابی حنیفه این حدیث را روایت کرده اند و این حدیث  
جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که علی از من است و من از علی ام و غیر اینها از  
جانب من رسالت را مگر من یا علی و این حدیث صحیح است در خلافت خود کسی که اندک بصیرتی داشته باشد از کتاب معتبر  
ابو یوسف بن سعید ثقفی از جابر انصاری روایت کرده که چون حضرت امیر قلمه خیر را فتح کرد حضرت رسول فرمود که اگر  
ندان بود که خواهند گفت در حق تو آنچه رضاوی در حق حضرت عیسی گفتند هر سینه امر و زحمتی در باب تو میگویم که هیچ کس در حق  
نگذری مگر آنکه خاله گفت پای تو را بردارند و بقیه اب دست سسین تو را بگیرند و با آنها طلب شفا کنند و لیکن این حدیث  
تورا آنکه تو از منی و من از تو ام و تو وارث منی و من وارث تو ام و تو از من بمنزله هر وی از موسی مگر آنکه پیغمبری نیست بعد  
از من و تو بری میگردانی ذمه مرا و قتال خواهی کرد بر سسین من و تو در آخرت نزدیک ترین خلق خواهی بود بسوی من و تو بر  
کوثر جانشین من خواهی بود و تو پیش از هر کس در حوض کوثر بر من وارد خواهی شد و اول کسی که حله هشت پیوسته باشد  
تو خواهی بود و اول کسی که داخل هشت میشود از امت من تویی و مشیجان تو منبرهای نور خواهند بود بار و نهانی سفید  
در درون من و شفاعت خواهم کرد از برای ایشان و در هشت همسایگان من خواهند بود و هر که با تو جنگ کند با من جنگ کند  
و هر که با تو صلحت با من صلح است و از تو و از من است و اشکار تو اشکار من است و فرزندان تو فرزندان منند و تو و من  
مرا بعل خواهی آورد و حق با تو است و حق بر زبان تو در دل تو در میان دو دیده تو است و ایمان مخلوط است با کوشش  
خون تو چنانچه مخلوط است با کوشش و خون من در حوض کوثر وارد نمیشود بر من دشمن تو و غایب نخواهد بود از حوض کوثر  
دوست تو و با تو در حوض کوثر وارد خواهند شد پس حضرت امیر سر سجده گذاشت و گفت حمد میکنم خدا را که منت  
گذاشت بر من با ایمان و تعلیم کرد من قرآن را و مرا محبوبترین خلقی نزد پیغمبران و سرور مسلمان کرد و ایند بعض احسان  
و فضل خود بر من پس حضرت رسول گفت یا علی اگر تو نبود می مؤمنان بعد از تو شناخته نمیشدند فصل چهارم در بیان  
اختصاص حضرت امیر است حضرت رسول در اخوت و همراز بودن و سایر امور در آن چند مطلب است مطلب اول  
اخوت است در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از انس که چون حضرت رسول بر ادوی قرار داد در میان صحابا  
حضرت امیر کربان نیز حضرت رسول آمد و گفت یا رسول الله بر ادوی قرار دادی میان اصحاب خود و من را با کسی بر ادوی کردی  
حضرت رسول گفت تو بر ادوی در دنیا و آخرت و این عبد البر در استیجاب از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا  
یا علی گفت از من بمنزله هر وی از موسی بر ادوی و مصالحت منی و از ابی الطفیل روایت کرده است که چون عمر حضرت  
خلافت را بشوری قرار داد در میان علی و عثمان و طلحه و زبیر و عبدالرحمن و سعد پس حضرت امیر با ایشان شمارانچند سو کند  
میدهم که آیا در میان شما نصیبی است که کسی هست که حضرت رسول بر ادوی در میان او و خود قرار داده باشد در وقتیکه  
مسلمانان را با یکدیگر بر ادوی کردند گفتند نه پس این عبد البر گفته است که از وجوه بسیار روایت کرده اند که علی میگفت که  
من بنده خدا و بر ادوی رسول اویم و این سخن را بغیر من کسی نگوید مگر بسیار دروغ گوئی و قصه موافقان از متواتر است  
و این حنبلی در مسند هاشم سند روایت کرده است از جمعی و این مغازی هشت سند روایت کرده است و این صتیغ  
مالکی در فضول مهم از ابن عباس روایت کرده است و حاصل هر آنست که حضرت رسول بر ادوی کرد و ایند هر یک از صحابو  
و انصاری را با کسی در سعادت یا شقاوت نظیر او بود چنانکه ابو بکر یا عمر یا عثمان یا ابی عبدالرحمن بن عوف و طلحه یا زبیر  
و سلمان را با او در هر چندین سال صحابه بر ادوی کرد و ایند حضرت امیر را با کسی بر ادوی نکرد و حضرت امیر کربان شد حضرت رسول  
فرمود تورا از برای خود گذاشته پس دست او را گرفت و بلند کرد و گفت علی از من است و من از اویم و او از من بمنزله هر وی است  
از موسی و مضامین این اخبار صحیحند و آنکه آنحضرت ممتاز بود از میان سایر صحابه و بغیر حضرت رسول نظیری و شبیهی  
که شایسته بر ادوی او باشد نبود پس باید در امامت و ریاست نیز شایسته آنحضرت بوده باشد و در مسند احمد بخیر سند از  
جابر انصاری روایت کرده است که حضرت رسول گفت پدرم که بر در هشت نوشته بود قدید و هزار سال پیش از آنکه خلق عالم  
اسمانها را خلق کند محمد رسول خدا است و علی بر ادوی رسول خدا است مطلب دیگر آنکه آنحضرت صاحب اسرار خدا و رسول

بود این شیوه در نزد مسلمانان که در آنجا بود که رسول خدا گفت صاحب ترین علی بن ابی طالب است و صحیح  
آمدی و مسند ابو علی و مناقب ابن مردودیه و فضایل هممانی و سایر کتب از جابر روایت کرده اند که در روز فتح طایف حضرت  
رسول با علی را از کتف و بسیار طول داد و عمر را بویگر گفت چه بسیار طول داد و از خود را با پسر عم خود و بیروایت ترمذی  
که صاحب جامع الاصول و صاحب مشکوٰۃ است روایت کرده اند مردم گفتند که و از شش دو در را زد چون این سخن  
بمخبر رسول رسید گفت من با او را از منبکتم خدا با او را از منبکتم و این اشرف در نهایت نیز این حدیث را روایت کرده است  
از مسند احمد و مسند احمد بن حنبل و مناقب ابن مردودیه و سایر کتب خاصه و عامه روایت کرده است حضرت رسول  
و حال احضار فرمود و بخوانید از برای من حبیب سرا و بر وایت دیگر خلیل را ابوبکر را طلبیدند چون نظرش بر او افتاد  
و از روی شامند و با او گفت دوستان را طلبیدند و از او گفتند که اگر دانید و با او گفت با من را طلبیدند و با او گفت  
علی را میخواهد چون آمد و او را در میان جامه داخل کرده و او را در بر گرفت و با او را از منبکتم تا بعالم اعلی ارتحال نمود  
انکه عامه و خاصه بطریق متواتره روایت کرده اند که چون مهاجران بعد از آمدند و در دور مسجد خانه بنا کردند و در  
از ابوی مسجد کشودند و بعضی در مسجد میخواندند رسول خدا معاذ بن جبل را فرستاد و ندا کرد که رسول خدا آنرا میگوید  
شما را که همه در هزار اسد و کندی کرد و خانه علی پس در این باب مردم سخن گفتند چون آن سخنان بحضرت رسید خطبه  
خواند و فرمود بخدا سوگند من این در خانه نیستم و در خانه علی را نکشودم بلکه خدا مرا مرگ کرد که چنین کنم طاعت کرده و این  
مضمون را احمد بن حنبل و ابو علی در مسند و صاحب خاصه و علویه و هممانی و فضایل و ابونعیم و رحلت و دیگران از می  
نقل از کتاب صحابه روایت کرده اند و این را احمد بن حنبل در مسند ابن مضمون را بسند بسیار روایت  
کرده است و ابن حجر نیز از احمد روایت کرده است و ابن اشیر نیز در نهایت در لغت قلاع روایت کرده است که در حدیث  
روایت شده است که چون ندا کردند که بیرون روند همه کس از مسجد بغیر از رسول و آل علی بیرون رفتند از مسجد و در خانه  
نزدیک مسجد و بیرون بیرون و در این زمان نیز علامت در خانه امیرالمؤمنین که در مسجد مشغول بوده است  
و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی و صاحب مشکوٰۃ از مسند احمد روایت کرده اند از ابن عباس که حضرت رسول  
امر کرد که در هزار از مسجد بسند مکر در خانه علی و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که رسول  
خدا بحضرت امیر گفت که حلال نیست احدی را که جنب شود در این مسجد بغیر از من و غیر تو و این افضلیت و اختصاص منبتی است  
که فوق آن متصور نیست چنانکه عامه و خاصه بطریق متواتره روایت کرده اند که چون حضرت رسول خواست که پیش  
قریش را از یام کعبه بزرگ آورد و بشکند حضرت امیر با بردوش خود برداشت تا آن هزار امیر را آورد چنانچه احمد در مسند  
و ابوعلی موصی و صاحب تاریخ بغداد در ذکر غزواتی در فضایل و خطب خاریجین در این معنی و نظری و در خصایص و جماعت  
بسیار دیگر از جابر روایت کرده اند که گفت یا رسول خدا داخل مکه شدیم کتا و قریش سبید و شصت بش برد و کعبه گذاشته  
بودند حضرت رسول امر کرد که همه را بر او انداختند و بر بالای خانه بش برنگی گذاشته بودند که آنرا همبل میگفتند چون نظر  
حضرت رسول بر آن افتاد فرمود که علی ای پسر ابی طالب تو بدوش من بالا روی یا من بردوش تو بالا روی که هبل را از یام کعبه بزرگ  
بندازیم علی گفت بلکه تو بدوش من بالا روی حضرت امیر گفتند چون حضرت رسول بردوش من نشست از برای ثقل و سائل  
و بعد از آن نوازشتم از حضرت زحر که داد پس حضرت تبسم فرمود و بزرگ آمد و سر بردوش خود سوار کرد چون بخواست  
بجای آن خدا بیکه و آنرا شکافته و در لایق با افریده است چنان باشد شدم که اگر میخواستم اسمان را میتوانستم گرفت پس  
خلیل را گرفتم و بزرگ کرده بعد از آن خود را از یام کعبه بزرگ کردم و الهی من رسید و این کرامت از همه عظیم تر است  
و تا کسی در جلال هند و غیره بنامند یا بدوش من نشیند تا کدانش و در کتب مخالفان مذکور است که حضرت رسول  
هرگاه از آید و خواستن میکرد در مسند علی امیر گفت و هرگاه منبکست کعبه بر آن حضرت میگردد و در خصایص نظری  
روایت کرده است که چون حضرت رسول عیسیه میگردد حضرت امیر میگفت رفع الله ذکرت یعنی خدا ذکر تو را بلند کرد و اند  
پس حضرت رسول در جوانی میفرمود و ادعای او را در این باب روایت کرده اند و در سخن سخنمان بلند کرده اند و چون حضرت رسول

غضبتك مدبر علی کسی جز آن نمیگرد که با آنحضرت سخن بگوید و از غایت روایت کرده اند که گفت دیدم حضرت  
رسول علی را در بزمی بود و بوسید و گفت دو مرتبه در بزم فدای تو باد ای یگانه صید چون علی حاضر نبود پیغمبر و کجا  
محبوب خدا و محبوب رسول او را این حجر خروار اول این حدیث را از غایت روایت کرده است و بسند های بسیار در  
صحاح عاتقه و سایر کتب ایشان روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که علی از حدیث من از علی ام و اذان میکند  
از جانب من رسالت را مگر علی و این عید البر در استیجاب گفته رسول خدا در سال دوم هجرت دختر خود فاطمه  
سیده زینب اهل بیت را نظیر بریم دختر عمران تزویج نمود بعلی و با او گفت نوزاد تو بیخ کردم بکسی که سید و بزرگ  
خلق است در دنیا و آخرت و بدرستی که اسلام او پیش از همه صحابه بود و عیش از همه پیشتر است و عیش از همه  
عظیم تر است اسماء بنت عمیس گفت دیدم در وقتیکه رسول خدا از دو بر کزیده خدا را بیکدیگر داد دعای بسیار از  
برای هر دو کرد و دیگر او را در دعا با ایشان شریک نکرد و از برای علی دعا میکرد بخوبی که از برای فاطمه دعا میکرد و اینها  
روایت کرده است از مطلب بن عبد الله که رسول خدا خطاب کرد بگروه ثقیف دور قبیله بنزد آنحضرت آمدند و گفت  
یا مسلمان میشوید یا میفرستم بسوی شما مردی را که از منست یا گفت مثل خان منست پس کردند شما را خواهد بود در  
فرزندان شما را سبی خواهد کرد و ما الهی شما را خواهد گرفت عمر گفت بخدا سوگند که از زوی ما رفت مگر من سگ  
در آن روز و سپید خود را پیش میگردم که شاید بگوید اینست پس رد بعلی کرد و دستش را گرفت و در مرتبه گفت این  
مؤلف گوید که آن بی ایمان چون اعتقاد بخدا شده از قسم دروغ پروا نداشته است زیرا که این سخن را مؤلف همین در  
جنگ خیبر و موافق دیگر گفته و البته یکی یا زیاد دروغ خواهد بود و چون شرم نداشته است پروا نداشته است که در  
از فحشای حال او داشته که او دروغ میگوید و او از همه گس جو بیخ بود بخلاف آن و اگر گویند مرادش این بوده که اهل بیت  
این امر را در خود نمیدانند این را استنا است ما با اینست در این موافق نیز از رو کند و در جامع الاصول از صحیح نسائی و در  
مشکوٰه از صحیح ترمذی روایت کرده که ابو بکر و عمر فاطمه را از حضرت رسول خواستگاری کردند و حضرت نداده و غدر فرمود  
که او کوچک است و علی خواستگاری کرد با و داد و احادیث را با این خاص حضرت مبر حضرت رسول زیاد از آنست که  
در این رساله احصاء توان کرد و هر غافل که اندک بهره از انصاف داشته باشد میداند که هرگاه این امور از کسی صادر شود که بیست  
شخص از قاری خود را پیوسته مورد عنایت خود گرداند و در امور کلیه و جزئی با او توسل جوید و پیوسته او را عمر  
اسرار خود گرداند و در همه احوال در جماع خلق مبالغه و مدح او کند البته او را برای خلاف خود مهیا کرده و این  
اولی است بر ما را و بنیاد است از آنکه صریح بگوید که او را چنین منست خصوصاً هرگاه این امور از کسی صادر شود که بیست  
است که محبت او تابع محبت خداست و منستی بر او در نبوت و روابط بشریت نیست پس اینها ادل و دلائل اند بر اقامت و خلا  
آنحضرت فضل عجیب در میان آنست که بر او ان مسقیضه و اخبار صحیح که عامه تلقی بقبول نموده اند ثابت شده است  
که حق همیشه با امیر المؤمنین است و او از حق جدا نمیشود در منافق خواهی از ابولسلی روایت کرده است که رسول خدا  
فرمود بعد از من فتنه خواهد بود چون آن فتنه ظاهر شود بر شما یا تمیلا از من علی که او جدا کند حق و باطل است و از این  
عمر روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که هر که از علی مفارقت کند از من مفارقت کرده است و هر که از من مفارقت  
از خدا مفارقت کرده است و از ابویاقوب انصاری روایت کرده است که حضرت رسول بقا و گفت که اگر بیسی علی بود  
میروید و مردم بوادنی دیگر میزنند تو بعلی میروید بگذار که او ترا در ضلالت داخل نمیکند و از هدایت بیرون نمیند  
و ابودر روایت کرده است از ام سلمه که حضرت رسول فرمود علی با حق است و حق با او است و از همه جدا نمیشوند تا در جود  
کوثر بنزد من آیند و اینها روایت کرده است همین مضمون را در ابواب الحدیث گفته این حدیث نزد من تا بتسب  
که حضرت رسول فرمود که حق با علی است و علی با حق است و حق با او میگردد هر جا که او گردد و محمد شرفستانی در جواب  
علامه حلی که در کشف الحق استدلال باین حدیث کرده است گفته است که بودن آنحضرت با حق و جدا نشدن او از حق از  
است که کسی را در آن شکی نیست که احتیاج با استدلال داشته باشد و این حجر خروار را روایت کرده است

از طرفی از آن سلسله که گفته می‌شود از رسول خدا که می‌گفت که علی را قرابت است و قرآن با علی است از هم جدا نمی‌شوند  
تا در حوض کوثر نیز من است و این مرد و پسران و مضمون را بطرف معتزله از آن سلسله و عایشه روایت کرده است و مؤلف  
کتاب فضائل الصحابه نیز از عایشه روایت کرده است و در فردوس الاخبار از حضرت رسول روایت کرده است که گفت  
خدا رحمت کند علی را خداوند با حق را با او برگردان هر جا که او برگردد و کسی از مخالفان تدریجاً برانگازد این مضمون ندارد  
و هر گاه مضامین این احادیث ثابت شد امامت حضرت ثابت می‌شود بچندین وجه اول آنکه دلالت بر عصمت حضرت  
می‌کند و دانستی که عصمت دلیل امامت است دوم آنکه دلالت بر افضلیت حضرت می‌کند و تفضیل مفضول صحیح  
عقلاً است آنکه از احادیث معتواتر و خطیب مشهور حضرت امیر المؤمنین که عامه و خاصه روایت کرده اند معلوم است  
که حضرت امیر تصدیق خلافت خلفای ثلاثه هرگز نکرده و همیشه ایشان را نسبت بچهره و ظلم میداد و از ستم ایشان شکایت  
میکرد و هر گاه ایشان برخلاف حضرت یا شنیع مخالف حق خواهند بود و ظالم و جابر و کافر خواهند بود و شکایت  
آنحضرت از ایشان اگر چه احتیاج با ثبات ندارد اما چند حدیث از صحاح ایشان بر ادبیتما هم صاحب جامع الاصول  
از صحیح بخاری و مسلم ترمذی و سنن ابی داود روایت کرده است از مالک بن انس که علی و عباس آمدند نزد  
عمر و طلب میراث رسول خدا میکردند پس عمر با ایشان گفت که چون حضرت رسول از دنیا رفت ابو بکر گفت من ولی  
رسول خدا ام پس آمد بدو و تو طلب میراث پس فرمودی و این طلب میراث زشتی است از پدرش میگردد پس ابو بکر گفت  
که رسول خدا گفت که ما گروه پنجیم از میراث نمیکند از هم آنچه از ما میماند صدقه است پس شما از داد و روغ کو و گناه کار  
و خیانت کننده دانستید و خدا میداند که او راست گو و سبک کار و تابع حق بود پس چون ابو بکر مرد گفت من ولی رسول  
خدا ام ولی ابو بکر هم پس شما از داد و روغ کو و گناه کار و مکار و خائن دانستید و خدا میداند که من راستگو و سبک کار و  
تابع حق من خلافت را متصرف شدم الحال هر دو مستحق شده اید میگویند ما بدو میراث را پس از این حدیث که در صحیح  
صحیح از صحاح ایشان وارد شده است با عترت امام ایشان معلوم میشود که حضرت امیر از دو منافق را که از آن غدار  
و مکار و گناه کار میدانستند است پس چگونگی باطنی باطنی ایشان شده باشد و اینها شایسته آنکه ایشان در باب  
خلافت ابو بکر در نظر مردم جلوه داده اند که آن اجتماع بر امامت است هر گاه امیر المؤمنین و عباس در آن داخل نباشند  
کی اجتماع محقق شده است صاحب جامع الاصول از رسول روایت کرده است از صحیح مسلم و بخاری که عایشه گفت فاطمه  
دختر رسول و عیال آمدند بنزد ابو بکر و طلب میراث خود از رسول خدا میکردند و طلب فدا میکردند و حضرت خود از  
خبر ابو بکر گفت من رسول خدا شدم که گفت از ما میراث نمی‌ماند آنچه میگذردیم صدقه است ذال محمد از این مال همچو  
و کاری که پیغمبر کرده است بن عیال چون از سر آمدند پسر امیر از ابی و عباس داد و علی او متصرف شد  
و حاصل خبر فاطمه را عرض کرد و با ایشان نداده اند که نه از عیال است که فاطمه از زده شد و حضرت  
کرد از ابو بکر و ابی و بعضی نکفت تا از دنیا رفت و حضرت از آن شب قی کرد و ابو بکر را برای نماز و خیر کرد پس عایشه  
گفت علی روی در میان مردم داشت تا از علم در چو بورد و چون فاطمه از دنیا رحلت نمود روی مردم از او گردید و رعایت  
او نمیکردند و فاطمه بعد از حضرت رسول شش ماه زنده بود پس زهری از او می‌پرسید که پس علی شش ماه با ابو بکر بیعت  
نکرد گفت نه والله نه او نه احدی از بی هاشم تا شش ماه با ابو بکر بیعت نکردند تا علی بیعت کرد چون علی که روی مردم  
از او گردید بضرورت میل کرد بصلح با ابو بکر پس بیخام کرد ابو بکر را که بیعتی با او کسی را با خود می‌آورد از برای تمیز با خود  
نبارود چون شدت عمر رسید امامت پس عمر با ابو بکر گفت که شما توی ایشان سراپا بگرفتند خدا سوگند که شما هر دو نامن  
چه متوانید کرد پس آمد فاطمه علی و جمیع بی هاشم در آنجا مجتمع بودند پس حضرت امیر برخواست و خطبه خواند و فاطمه  
خود را ذکر کرد و حقوق خود را بیان کرد تا آنکه ابو بکر سستگین دل بگریه افتاد و حضرت ساکت شد و ابو بکر برخواست  
و رخصه خواند و عذر ناموس خود را در روایت فدا کرد و بعد از نماز ظهر حضرت بضرورت بیعت کرد پس هر غافل که  
در این حدیث است از آنکه با عترت خود دو مرتبه شش ماه اجماعی بر خلافت ابو بکر در طوعاً و نه جبراً منعقد نشدند

ایشان در این مدت دو فرسخ و اموال و ادیان مسلمانان محض جبر و غصب بود و اگر در آخر مهیا کرده شده باشد  
البصره از محض خوف و قله اعوان و کثرت عادی بوده و اجتماع و جمعیت در حق هر نایب شاه جایز و ظالم قهری  
میشود و تمام این سخن انشاء الله تعالی در مطاعن مذکور خواهد شد و احمد بن نعمت کوفی که از معتبرترین مورخان و محققین  
ظام است در تاریخ خود نقل کرده است که معاویه بعلی نامه نوشت که مضمونش اینست اما بعد حسد کرده جزو است جزو  
از در تو است و این جزو در منا پر مرد میزرا که امور این امت بر نکشت با حدی بعد از رسول خدا مگر آنکه حسد بر دی بر او  
و تعدی کردی و او ما را از انبیا این را از تو از نظر خشم الود تو و عجبان فاهوار تو و اهلهای بنده تو و امتناع کردن از بیعت  
خلفاء ترا می کشیدند بسوی بیعت ما مانند شری که مفاخرش را کشند تا آنکه بیعت کردی از روی کراهت تا آنکه نامه مشهور  
اولین حضرت امیر و جواب نوشت که آمدن من نامه تو در اینجا نوشته بودی حسد مرا بر خلفاء و امتناع مرا از بیعت ایشان  
و انکار کردن من خلافت ایشان را من عند پیغمبرم از این مورده بسوی تو و نه بسوی غیر تو زیرا که چون حضرت رسول از دنیا  
رفت و امت و اختلاف کردند قریش گفتند میباید امیر ما باشد و انصار گفتند میباید امیر ما باشد قریش گفتند محمد  
از ما است و ما سر او را تویم خلافت از شما پس انصار و کلایت و سلطنت را بقریش گذاشتند بسبب قرابت محال پس آنکه اهل  
بیت آنحضرت بودند با حقیم با این امر از غیر چون مردم با ابو بکر بیعت کردند پدر تو باوسفیان نیز من آمد و گفت تو احمق با این امر  
از غیر تو و من باری میکنم ترا بر هر که مخالفت تو کند و اگر خواهی و میکنم مدینه را از سوار و پیادگان بر سر سپر ابو جعفر و من  
قبول نکردم از تو من آنکه افتراق در میان اهل اسلام برسد و این ای حدیله از کلبی روایت کرده است که چون علی خوا  
بجانب بصره رود خطبه خواند و بعد از حمد و ثناء و صلوات فرمود بدو سبب که چون حق تعالی پیغمبر خود را بعالم بجا برد  
قریش امر خلافت را از ما گرفت متصرف شدند و ما را از این کردند و بعضی که ما سر او را تو بودیم از همه مردم پس دانستیم که صبر  
کردن بر این ظلم بهتر است از آنکه کلبه مسلمانان را بر او اندک کنیم و خونهای مسلمانان را بر زمین و مردم نومسلمان بودند و در حق  
و اضطراب بود و هنوز قرار نگرفته بود تا آنکه ضعفی قاسم میشد و با ندادن تابعی معتبر میشد پس گروهی متولی امر خلافت شدند  
که تنهات اهتمام در استحکام امر خود کردند و با جزا رفتند و با ندادن بطریق متعده روایت کرده است که حضرت امیر گفت  
خداوند تو جزاده قریش را که حق مرا از من منع کردند و غصب کردند مرا و روایت دیگر فرمود که طالب باری میکنم از تو بر قریش  
بدوستی که ایشان قطع کردند رحم مرا و غصب کردند حق مرا و اجتماع کردند بر من از همه من امیر را که من اولی بودم بان از انبیا  
و هرگاه امیر المؤمنین این شکایتها از ایشان کند معلوم است که ایشان را دوست نمیدانند و ایشان را دوست نمیدانند  
و از ایشان متذقی شده بود و صلحت شکوه از صحاح ایشان نقل کرده است که دوستانند او را و آنحضرت را مکر مؤمنی و  
دشمن نمیدارد او را مکر منافقی و در صحیح ترمذی از ابو سلمه روایت کرده است که ما منافقان را نمیشناختیم مگر بیغض علی و  
در استیجاب نقل کرده است که رسول خدا فرمود هر که علی را دوست دارد مرادوست داشته است و هر که علی را دشمن  
دارد مرادشمن داشته است و هر که علی را اید کند مراد اید کرده است و هر که سر او را اید کند خدا را اید کرده است و حق تعالی  
میفرماید اَلَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَكَرِهَ اللَّهُ عَذَابَهُمْ عَظِيمٌ و کسی که خدا او را دشمنی و آخرت لعنت  
کرده باشد و در عذاب عظیم خدا باشد مستحق انانیت و خلافت نیست فصل ششم در بیان فضیلت آنحضرت  
سایر صحابه زبانه بر آنکه سابقا مذکور شد باقر و مخالفان این ای حدیله که از احاطه علم و خالفانست گفته است قوک  
بعضی امیر المؤمنین قولست قدم بسیاری از اصحاب و تابعین قابل بان بوده اند از جمله صحابه عمار و مقداد و ابو ذر و سلمان  
و جابر بن عبد الله و ابی بن کعب و حذیفه و بکره و ابویوب و سهل بن خفیف و ابوالهشیم و ابن تیمان و خنیزه بن ثابت و ابوالفضل  
و عباس بن عبد المطلب و بنی القاسم و بنی هاشم و بنی المطلب کاتمه و زینب و اول قابل بود و بعد از آن بر کشت و از بنی امیه حبی  
قابل بوده اند از جمله خالد بن سعید بن العاص و عمر بن عبد العزیز و ثعلبی که از احاطه مفسران ایشانست نقل کرده است که این  
آیه در صحیفه بن سعید که از صحابه کبار است چنین بود اِنَّ اللَّهَ اخْتَلَفَ اَدَمَ وَ نُوْحًا و اِلٰی اِبْرٰهٖمَ و اِلٰی عِیْرٰنَ و اِلٰی مُحَمَّدٍ عَلٰی الْعَالَمِیْنَ  
و این خبر خاصی در صواعق از فخر رازی روایت کرده است که اهل بیت رسول در هیچ چیز با آنحضرت مساویند و سلام که خدا